

خلافت فاطمی در ۲۹۷ق/۹۱۰م، هنوز کاملاً بر محققان روشن نیست. با توجه به اینکه منابع معتبر بر جا مانده از آن دوره نخستین - که حدود یک قرن و نیم به طول انجامید - به ویژه آثار اصیل اسماعیلی، بسیار اندک است، به نظر نمی‌رسد که محققان هرگز بتوانند تمامی ابهامات مربوط به تاریخ و اصول عقاید اسماعیلیان نخستین را مرتفع کنند. با این وصف، در نتیجه مطالعات جدید که از حدود سال ۱۳۴۹ق/۱۹۳۰م بر پایه متون اسماعیلی بر جا مانده از دوره فاطمیان و دوره‌های بعدی شروع شده، اکنون شناخت بهتری از ماهیت حرکت و تعالیم اسماعیلیان نخستین حاصل شده است (نک: دفتر، ۹۳-۹۱، ۲۲-۲۹، ۱-۴).

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای: با رحلت امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ق/۷۶۵م، پیروان آن حضرت از میان شیعیان امامی به گروههایی منقسم شدند که دو گروه از آنها را می‌توان به عنوان نخستین گروههای اسماعیلی شناخت. طبق برخی روایات، امام صادق (ع) ابتدا فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی برگزیده، و نص امامت را بر او قرار داده بود، ولی طبق روایت اکثر منابع، اسماعیل چند سال قبل از پدر، وفات یافته بوده است. دو گروه اسماعیلی یاد شده که در حقیقت پس از وفات اسماعیل و در زمان حیات امام صادق (ع) به صورت دسته‌های شبه اسماعیلی پدیدار شده بودند، پس از درگذشت آن امام از دیگر شیعیان امامی جدا شدند و حیات مستقل خود را در کوفه آغاز کردند.

یکی از دو گروه مورد بحث، مرگ اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت او به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. نویختی و سعد بن عبدالله اشعری، مؤلفان متقدم کتب فرق شیعه که نوشته‌های آنان مهم‌ترین مراجع درباره ظهور اسماعیلیه است، این گروه را اسماعیلیه خالصه نام گذاری کرده‌اند (نک: نویختی، ۵۷-۵۸؛ سعد بن عبدالله، ۸۰). و شهرستانی، مؤلف متأخری که با اصول عقاید اسماعیلیه به خوبی آشنا بوده، این گروه را اسماعیلیه واقفه نامیده است که اسماعیل ابن جعفر را به عنوان آخرین امام و مهدی خود پذیرا شده بوده‌اند (۱/۳۵، ۱۴۹). این گروه معتقد بودند که امام صادق (ع)، صرفاً برای حفظ جان اسماعیل از دست عمال عباسی مرگ فرزندش را اعلام کرده است.

گروه دوم از اسماعیلیان نخستین، مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفته بودند و پس از وفات امام صادق (ع)، فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت شناختند. به عقیده این گروه که به «مبارکيه» معروف شدند، انتقال نص و امامت از برادر به برادر تنها در مورد امام حسن و امام حسین (ع) جایز بوده است و به همین علت آنها حاضر به پذیرفتن امامت حضرت موسی کاظم (ع)، یا دیگر برادران اسماعیل نشدند (نک: نویختی، ۵۸؛ سعد بن عبدالله، ۸۰-۸۱؛ اشعری، ۲۶-۲۷؛ بغدادی، ۷۰-۷۱؛ شهرستانی، ۱/۳۵، ۱۴۹، ۱۷۱).

مؤلفان کتب فرق، نام مبارکيه را نسبت به مبارک نامی می‌دانند که طبق قول آنها، رهبر این گروه، و نیز یکی از موالی اسماعیل بن جعفر

سادات قرار گرفت و وی دستور حفر «ترعة السلام» را صادر کرد. محافل صهیونیست نیز از این خبر استقبال کردند و در مطبوعات به شرح و تفصیل آن پرداختند (فارسی، ۲۷۱-۲۷۴؛ الموسوعة، ۲۶۲/۱، ۲۶۶).

مآخذ: آقایی، بهمن و خسرو صفوی، اخوان المسلمین، تهران، ۱۳۶۵ش؛ ابن، مردخای بار، حرب سینا ۱۵۶، ترجمه بدر عقلی، عمان، ۱۹۸۸م؛ ابویی، الیاس، تاریخ مصر، قاهره، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م؛ بررسی اجمالی جمهوری مصر، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۵۳ش؛ بروکلان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ترجمه منیر بعلبکی و نیه امین فارس، بیروت، ۱۹۸۲م؛ بستانی؛ بستانی، بطرس، دائرة المعارف، بیروت، ۱۹۵۶م؛ به بعد؛ بشری، طارق، الحركة السیاسیه فی مصر، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ بتا، حسن، مذكرت الدعوة والداعیه، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ جهان معاصر، گروهی از دانشمندان شوروی، ترجمه غلامحسین متین، تهران، ۱۳۶۱ش؛ خانبگی، محمد امین، منجم العمران، مصر، ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م؛ دی‌بیلی، سیدنی، الحروب العربیه الاسرائیلیه و عملیه السلام، ترجمه الیاس فرحات، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م؛ رمزی، محمد، القاموس الجغرافی، قاهره، ۱۹۵۵م؛ رمضان، صالح، الحیاه الاجتماعیه فی مصر فی عصر الاسماعیل، مصر، ۱۹۷۷م؛ زیدان، جرجی، مؤلفات جرجی زیدان الکامله، به کوشش نظیر عبود، بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ صالح، نجیب، العصر الاسرائیلی من قناة السوس الی باب السند، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ عتوت، هند اسکندر، تاریخ مصر، قاهره، ۱۴۳۱ق/۱۹۲۳م؛ فارسی، نیل، حرب المیاء، قاهره، ۱۹۹۳م؛ فاغور، علی و دیگران، اطلس الجدید للعالم، بیروت، ۱۹۸۶م؛ کشف اسماء المدن، قاهره، ۱۹۵۵م؛ مبارک، علی باشا، الخطط الترفیقیه الجدیدة، قاهره، ۱۹۸۰م؛ متولی، محمود، دراسات فی تاریخ مصر، قاهره، ۱۹۸۵م؛ المقطف، بیروت، س ۲؛ الموسوعة الفلسطینیة، خاص، بیروت، ۱۹۹۰م؛ مونس، حسین، اطلس تاریخ الاسلام، قاهره، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م؛ میشل، ریشارد ب، الاخوان المسلمون، ترجمه عبدالسلام رضوان، به کوشش صلاح عیسی، بیروت، ۱۹۷۸م؛ نایتینگ، آنتونی، ناصر، ترجمه عبدالله گلداری، تهران، ۱۳۵۳ش؛ نجاتی، غلامرضا، جنگ چهارم اعراب و اسرائیل، تهران، ۱۳۵۲ش؛ وجدی، محمد فرید، دائرة المعارف القرن العشرين، بیروت، ۱۹۷۱م؛ وصف مصر، تألیف گروهی از دانشمندان فرانسی، ترجمه زهیر شایب، قاهره، ۱۹۷۸م؛ هروت، توارخ، ترجمه و حواشی ع. وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۶۸ش؛ هیکل، حسین، بریدن دم شیر، ترجمه حسین ابوترایان، تهران، ۱۳۶۷ش؛ یانگ، جرج، تاریخ مصر، ترجمه احمد شکری، قاهره، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م؛ نیز:

Afrika, ed. H. Schiffers, München etc., 1962; Britannica, vol. V, 1976, vol. VI, 1986; Britannica Book of the Year (1988), London; Brockhaus; Drioton, E. & J. Vandier, L'Egypte des origines à la conquête d'Alexandre, Paris, 1938; EI¹; EI²; EUE; Grand Larousse; Held, C. C., Middle East Patterns, Places, Peoples and Politics, London, 1989; WNGD.

ناهده فوزی

اسماعیلیه، یکی از فرق شیعه که در اواسط قرن ۲ق/۸م پدیدار گشت و سپس به شاخه‌ها و گروههایی چند منقسم شد. اسماعیلیان، همچون شیعیان امامی، امامت را به نص می‌دانستند، اما درباره سلسله امامان پس از امام صادق (ع)، با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) گرفته است. در حال حاضر، اسماعیلیان که عمدتاً به شاخه نزاری این فرقه تعلق دارند، در بیش از ۲۵ کشور در قاره‌های آسیا و آفریقا و اروپا و آمریکا پراکنده‌اند.

بخش یکم - ظهور و دوره نخستین
چگونگی ظهور اسماعیلیه و تاریخ شکل‌گیری آن تا هنگام تأسیس

امامتش می‌پردازند (۳۳۲/۴ به بعد). از سوی دیگر، منابع اثنا عشری که به اسماعیل اشاره دارند، به علت جانبداری از امامت حضرت موسی کاظم (ع)، نسبت به اسماعیل، منابعی بی‌طرف شناخته نمی‌شوند و در یادکردهای خود، گاه افعال ناپسندی مانند شرابخواری به او نسبت می‌دهند (نک: کشی، ۴۷۴).

در هر صورت، اسماعیل و برادر تنی او عبدالله افطح - که امام جماعتی از امامیه، موسوم به فطحیه شد - بزرگ‌ترین پسران امام صادق (ع) از بطن فاطمه، نوه امام حسن (ع)، بودند. تاریخ ولادت اسماعیل نامعلوم است، ولی گفته شده که وی حدود ۲۵ سال از برادر ناتنیش امام موسی کاظم (ع) که در ۱۲۸ ق/۷۴۶ م متولد شده، بزرگ‌تر بوده است (نک: جعفر، سرائر...، ۲۵۸). از این رو، به نظر می‌رسد که اسماعیل در نخستین دهه قرن ۲ ق/۸ م متولد شده باشد. تاریخ وفات اسماعیل نیز روشن نیست؛ در بیشتر منابع آمده است که او چند سال پیش از پدر بزرگوارش در شهر مدینه درگذشته، و همانجا در قبرستان بقیع به خاک سپرده شده است. با توجه به دیگر مطالبی که از زندگانی اسماعیل در دست است، می‌توان گفت که وفات او بین سالهای ۱۳۲-۱۴۵ ق/۷۵۰-۷۶۲ م، و احتمالاً اندکی پس از به خلافت رسیدن منصور عباسی در ۱۳۶ ق/۷۵۳ م اتفاق افتاده است (همان، ۲۶۲؛ ادریس، ۳۳۲/۴-۳۵۰؛ ابن عنبه، ۲۳۳).

اسماعیل با برخی از شیعیان انقلابی و غلات شیعه، مانند ابوالخطاب و مفضل بن عمر جعفی، همکاری داشته است و اخبار و روایتهای مختلفی درباره این ارتباطات وجود دارد (جعفر، همان، ۲۵۶-۲۵۷؛ کشی، ۳۲۱، ۳۲۵-۳۲۶). همچنین نقل شده است که اسماعیل در چند طرح ضد حکومت عباسی مشارکت کرده، و در یکی از این موارد در کوفه با بستم بن عبدالله صیرفی همکاری داشته است. پس از کشف طرح اخیر که احتمالاً مربوط به سال ۱۳۸ ق بوده است، امام صادق (ع)، اسماعیل و بسمام به پایتخت عباسی در حیره احضار شدند و در آنجا خلیفه منصور، حکم به قتل بسمام داد و اسماعیل را عفو کرد. این یکی از چندین موردی بوده که امام صادق (ع) علناً از همکاری اسماعیل با غلات شیعه و گروههایی که باعث گمراهی فرزندانش می‌شدند، اظهار نارضایی کرده است (همو، ۲۴۴-۲۴۵؛ نیز دفتری، ۹۹-۹۸).

بعضی از اصطلاحات و روشها و تعالیم ابوالخطاب و پیروان نخستین او، مانند مفاهیم ناطق و صامت، و تأکید آنان بر تأویل، و اندیشه ماهیت ادواری تاریخ دینی بشر، به گونه‌های دیگری بعداً در قالب یک نظام غنوصی و عرفانی مورد استفاده اسماعیلیان نخستین قرار گرفت؛ ولی به طور کلی، تفاوت‌های فاحشی بین اصول عقاید خطایه که به الوهیت امامان خود اعتقاد داشتند و اسماعیلیه وجود داشت و در دوره فاطمیان، اسماعیلیان فاطمی شدیداً ابوالخطاب را به عنوان یک ملحد

بوده است. ولی اکنون روشن شده که مبارک از نامهای مستعار خود اسماعیل بوده است. مبارکیه که بعداً امامت اسماعیل را پذیرفتند، معتقد بودند که امام صادق (ع)، شخصاً پس از مرگ اسماعیل، فرزند او محمد را به جانشینی برگزیده است. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که مبارکیه از نخستین نامهای گروهی بوده که بعداً توسط مؤلفان کتب فرق، خاصه نویختی و سعد بن عبدالله اشعری، به نام اسماعیلیه خوانده شده‌اند (نک: ابویعقوب، اثبات...، ۱۹۰؛ همدانی، فی نسب...، ۱۰؛ دفتری، ۹۶).

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیه یا ملاحده، و سپس از اواسط قرن ۳ ق/۹ م قرامطه نیز خطاب می‌کردند، ولی خود اسماعیلیان نخستین نهضتشان را «دعوت»، یا «دعوت هادیه» می‌نامیدند (نک: ابن حوشب، ۲۱۲؛ نیز استرن، «اسماعیلیان...»، ۱۰۰، ۱۰۱). در دوره فاطمیان نیز اسماعیلیان غالباً همان اصطلاحات دعوت و دعوت هادیه را برای نهضت خود به کار می‌برد، و از استعمال نام اسماعیلیه پرهیز می‌کرده‌اند (مستنصر، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹؛ آمر، ۷؛ مجدوع، ۳؛ قلشنندی، ۱۸/۹-۲۰، ۴۳۴-۴۳۵، ۲۳۸/۱۳، ۲۴۶).

نویختی و سعد بن عبدالله اشعری اسماعیلیه خالصه را با خطایه، پیروان ابوالخطاب غالی شیعی، یکی می‌دانند؛ این دو که به طور کلی بر تأثیر خطایه بر شکل‌گیری اسماعیلیه تأکید دارند، یادآور می‌شوند که پس از مرگ ابوالخطاب شماری از خطایان به پیروان محمد بن اسماعیل ملحق گشتند و سرانجام، مدعی شدند که روح ابوالخطاب در محمد بن اسماعیل حلول کرده است (نک: نویختی، ۵۸-۶۱؛ سعد بن عبدالله، ۸۱، ۸۳). در ام الکتاب نیز که اصل متن عربی آن احتمالاً در نیمه دوم قرن ۲ ق/۸ م در میان گروه مختمه از غلات شیعه در جنوب عراق تدوین یافته، و در قرون بعدی به کتابخانه‌های خصوصی اسماعیلیان نزاری در پامیر و بدخشان راه پیدا کرده، از خطایه به عنوان بنیان‌گذاران مذهب اسماعیلی نام برده شده است (نک: ایوانف، «یادداشتها...»، ۴۷۸-۴۱۹؛ هالم، «عرفان...»، ۱۹۸-۱۱۳). شماری از منابع متأخر نیز از رابطه نزدیک خطایان و اسماعیلیان نخستین سخن گفته‌اند (نک: لویس، ۳۵-۳۳). ماهیت دقیق روابطی که احتمالاً بین اسماعیلیه خالصه و مبارکیه از یک سو، و این گروههای نخستین اسماعیلی و خطایه از سوی دیگر وجود داشته، نامعلوم است، ولی مسلم است که نخستین گروههای اسماعیلی در محیط شیعیان امامی در جنوب عراق، خاصه کوفه - که در آن خطایه و غلات شیعی دیگر نیز فعالیت داشتند - ظاهر شدند و دهه‌های نخستین حیات مستقل خود را نیز در همانجا گذراندند.

اسماعیل و محمد بن اسماعیل: اطلاعات موجود درباره اسماعیل بسیار محدود است. منابع اسماعیلی، از جمله عیون الاخبار که مهم‌ترین تاریخ کلی اسماعیلیه به قلم یک مؤلف اسماعیلی، یعنی ادریس بن حسن (د ۸۷۲ ق/۱۴۶۷ م) است، مطالب مشروح و دقیقی درباره شرح حال او ذکر نمی‌کنند و تنها به ستایش وی، و دفاع از

شناخته بوده، و برخی دیگر امامت را حق او نمی دانسته اند. در فهرست امامان که بعداً مورد قبول اسماعیلیان فاطمی قرار گرفت، حضرت علی (ع) مقام مهم‌تری به عنوان «اساس الامامه» یافت و در نتیجه، فهرست با نام امام حسن (ع) آغاز می‌گردد و نام اسماعیل بن جعفر نیز همواره به عنوان ششمین امام در فهرست جای داشت. این ترتیب برای شمارش نخستین امامان اسماعیلیه، هنوز مورد قبول اسماعیلیان مستعلوی است، حال آنکه اسماعیلیان نزاری که معتقد به برابری و یکسان بودن مقام تمام امامان هستند، فهرست خود را با نام حضرت علی (ع) آغاز می‌کنند و سپس امام حسین (ع) را به عنوان دومین امام خود می‌آورند. نزاریان نام امام حسن (ع) را در فهرست خود ذکر نمی‌کنند، زیرا به عقیده آنها وی امام مستودع بوده، و بر خلاف امامان مستقر، امامت در اخلاف وی تداوم نیافته است. در نتیجه، نزاریه نیز همواره اسماعیل بن جعفر و محمد بن اسماعیل را به عنوان ششمین و هفتمین امامان خود ذکر می‌کنند.

رهبری اسماعیلیه در دوره ستر: از تاریخ بعدی این گروه‌های اسماعیلی نخستین که مرکزشان در کوفه بود و اعضای معدودی داشتند، تا زمانی که اسماعیلیان با برپایی نهضت واحد اندکی پس از اواسط قرن ۳ق/۹م ناگهان در صحنه تاریخ اسلام ظاهر گردیدند. اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیست. به نظر می‌رسد که طی این یک قرن، رهبرانی در خفا و به استمرار برای ایجاد یک نهضت واحد و پویا در میان گروه‌های اسماعیلی نخستین فعالیت داشته‌اند. این رهبران احتمالاً امامان همان دسته‌ای بوده‌اند که با مرگ محمد بن اسماعیل از مبارکیه منشعب شده، و تداوم امامت را پذیرفته بودند. آنان برای حفظ جان خود از تعرض عباسیان، تقیه می‌نمودند و مدتها به طور علنی ادعای امامت نمی‌کردند؛ چنانکه این مطلب در نامه‌ای از عبیدالله مهدی خطاب به اسماعیلیان یمن، به وضوح بیان شده است. عبیدالله مهدی آخرین این رهبران که در ۲۸۶ق/۸۹۹م تازه به رهبری مرکزی اسماعیلیه رسیده بود، آشکارا مدعی امامت خود و اسلافش گردید و سپس خلافت فاطمیان را در شمال آفریقا بنیان نهاد. به همین دلیل نویختی و سعد بن عبدالله که از انشعابات داخلی شیعه نیک آگاه بوده‌اند، قادر به ذکر اسامی کسانی که پس از محمد بن اسماعیل از سوی این گروه امام شناخته می‌شدند، نیستند. با این حال، فهرست اسامی این رهبران و شمار آنها، در روایت‌های اسماعیلیان فاطمی و منابع غیر اسماعیلی تقریباً مشابه یکدیگرند؛ تنها اسماعیلیان فاطمی نسب این رهبران را به امام صادق (ع) می‌رسانند (نیشابوری، ۹۵؛ همدانی، فی نسب، ۱۰-۱۲)، و ابن رزم و دیگر منابع ضد اسماعیلی، شخصی غیر علوی به نام میمون قذاح را سرسلسله این رهبران معرفی می‌کنند (ابن ندیم، ۲۳۸؛ ابن دواداری، ۱۷/۶-۲۰؛ مقریزی، اتعاظ، ۲۳/۱-۲۶).

مسلم است که اقامتگاه این رهبران ابتدا در اهواز و عسکر مکرّم در خوزستان بوده، و سپس به بصره، و سرانجام به شهر سلمیه در شمال

لعن کردند و منکر هر نوع ارتباطی بین اسلاف خود و خطایه شدند (قاضی نعمان، دعائم، ۴۹/۱، ۵۰، المجالس، ۸۴-۸۵).

درباره محمد بن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه، نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. محمد فرزند ارشد اسماعیل بوده که بنابر روایات، هنگام فوت پدر ۲۶ سال داشته است و تولد او به احتمال قوی باید در حدود سال ۱۲۰ق/۷۳۸م واقع شده باشد. وی اندکی پس از ۱۴۸ق/۷۶۵م که اکثر شیعیان امامی حضرت موسی کاظم (ع) را به امامت شناختند، از محل سکناي خانوادگی خود مدینه به عراق مهاجرت کرد و زندگی پنهانی خود را آغاز نمود و به همین سبب به «مکتوم» شهرت یافت. این مهاجرت مبدأ «دوره ستر» در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان و ظهور امام اسماعیلی به طول انجامیده است. محمد پس از مهاجرت، پنهانی و با نام‌هایی مستعار مانند «میمون» در بلاد مختلف می‌زیسته، و ارتباط خود را با مبارکیه که مرکزشان در کوفه بود، همچنان حفظ می‌کرده است. او پس از مدتی اقامت در جنوب عراق، از بیم آزار مأموران عباسی که مدام در جست و جوی وی بودند، به خوزستان رفته، و بخش آخر عمر خود را در آنجا، در میان گروهی از پیروانش گذرانده بوده است. وی در دوره خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق/۷۸۶-۸۰۹م)، و احتمالاً اندکی پس از ۱۷۹ق/۷۹۵م درگذشته است. محمد چند پسر داشته که طبق نظر اسماعیلیان فاطمی، یکی از آنان به نام عبدالله پس از مرگ پدر رهبری مبارکیه را به دست گرفته بوده است (نک: ادریس، ۳۵۱/۴-۳۵۶؛ نیز ابن عنبه، ۲۳۴ به بعد).

سلسله امامان نزد اسماعیلیان نخستین: بر اساس اشارات نویختی (ص ۶۱) و سعد بن عبدالله (ص ۸۳)، و با توجه به اعتقادات بعدی اسماعیلیه، به نظر می‌رسد که با وفات محمد بن اسماعیل، مبارکیه به دو شاخه منشعب شده‌اند و تنها گروه بسیار کوچکی تداوم امامت را در اخلاف محمد بن اسماعیل پذیرفتند. شایان ذکر است که منابع معاصر هیچ گونه اشاره‌ای به حیات مستقل این گروه و اسامی امامانشان نکرده‌اند، تا اینکه در ۲۸۶ق/۸۹۹م تداوم امامت اسماعیلیه رسماً مورد پذیرش اسماعیلیان فاطمی قرار گرفته است. گروه دیگر، شامل اکثر مبارکیه، مرگ محمد بن اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت وی به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. برای این گروه که بعدها به طور اخص به نام قرامطه شهرت یافتند، محمد بن اسماعیل پس از امام صادق (ع)، هفتمین و آخرین امام بوده است و به همین سبب اسماعیلیه عموماً به نام سبغیه یا هفت امامی نیز شهرت داشته‌اند. گفتنی است که نویختی و سعد بن عبدالله در فهرست هفتگانه، نام اسماعیل بن جعفر را ذکر نکرده‌اند، ولی در جای دیگر یادآور می‌شوند که طبق اعتقادات قرامطیان، امامت در حیات امام صادق (ع) از او به فرزندش اسماعیل منتقل شده بوده است (نک: نویختی، ۶۱، ۶۲؛ سعد بن عبدالله، ۸۴). در هر صورت، مطلب با ابهام رویه‌روست و به نظر می‌رسد که گروهی از قرامطیان (اسماعیلیان نخستین) اسماعیل را به عنوان امام

شام (سوریه) منتقل شده است. سلمیه تا ۲۸۹ق/۹۰۲م همچنان مرکز دعوت اسماعیلیه و اقامتگاه رهبران مرکزی نهضت بوده است. کوششهای پنهانی این رهبران، عاقبت پس از نزدیک به یک قرن در حدود سال ۲۶۰ق/۸۷۴م به نتیجه رسید و از همان موقع شبکه‌ای از داعیان اسماعیلی ناگهان در بلاد مختلف اسلامی پدیدار گشتند و فعالیت گسترده‌ای را برای بسط دعوت اسماعیلیه آغاز کردند. در آن تاریخ دعوت اسماعیلیه همچنان تحت هدایت رهبری مرکزی مستقر در سلمیه قرار داشته، و هویت واقعی این رهبران نیز هنوز به گونه‌های مختلف کتمان می‌شده است. برای جلب حمایت بیشترین شمار از اسماعیلیان نخستین، رهبران مرکزی اسماعیلیه تا مدتها به نام محمد بن اسماعیل دعوت می‌کردند که اعتقاد به امامت و مهدویت وی نظریه اصلی مبارکیه و مهم‌ترین گروه منشعب از آنها بوده است. به عبارت دیگر، نظر به اینکه اکثر اسماعیلیان نخستین در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی و گسترش حکومت عدل او بوده‌اند، رهبران مرکزی نیز بر همین نظریه تأکید داشته، و نهضت واحد اسماعیلیه را در قرن ۳ق بر اساس همین نظریه درباره امامت استوار کرده بودند.

گسترش سریع دعوت در سده ۳ق/۹م: درباره آغاز و اشاعه دعوت اسماعیلیه در نیمه دوم قرن ۳ق، و همچنین هویت و مقام مذهبی رهبرانی که نهضت را در دوره ستر تشکیل دادند و هدایت کردند، مأخذ و روایات مختلفی وجود دارد. روایت رسمی خود اسماعیلیه که در دوره خلافت فاطمیان تدوین یافته، توسط داعی ادريس بن حسن خلاصه شده است (۳۵۷/۴-۴۰۴). طبری توضیحات مفصلی از آغاز دعوت در عراق دارد که عمده‌ترین بازجوییهایی مبتنی است که یکی از عمال عباسی، موسوم به محمد بن داوود ابن جراح (د ۲۹۶ق/۹۰۹م) در ۲۹۱ق از یک اسیر اسماعیلی به عمل آورده است (طبری، ۲۳/۱۰ به بعد). از طرف دیگر، نظام الملک، وزیر معروف سلاطین سلجوقی که در ۴۸۵ق/۱۰۹۲م به دست اسماعیلیان به قتل رسید، جامع‌ترین وصف را درباره آغاز و گسترش دعوت اسماعیلیه در مناطق جبال و خراسان و ماوراءالنهر در کتاب سیاست نامه خود آورده است (ص ۲۸۲-۳۰۵).

یک روایت ضد اسماعیلی نیز درباره دعوت اسماعیلیه و رهبران مرکزی آن در قرن ۳ق وجود دارد که منشأ اصلی آن رساله‌ای است به قلم عبدالله بن محمد بن علی ابن رزام طایی کوفی که در نیمه اول قرن ۴ق/۱۰م می‌زیسته، و رئیس دیوان مظالم در بغداد بوده است. رساله ابن رزام در رد اسماعیلیه مفقود شده، ولی گزیده‌هایی از آن در منابع متأخر، از جمله در الفهرست ابن ندیم (ص ۲۳۸-۲۳۹) نقل شده است. رساله ابن رزام که برای بی اعتبار کردن کامل نهضت اسماعیلیه تنظیم شده بوده، مورد استفاده یکی دیگر از دشمنان این فرقه، یعنی شریف ابوالحسن محمد بن علی، معروف به اخومحسن قرار گرفته بوده است. اخومحسن که خود را از اخلاف محمد بن اسماعیل می‌دانسته، و از شجره نویسان سادات علوی نیز بوده است، در دمشق می‌زیسته، و در حدود ۳۷۵ق/۹۸۵م در گذشته است. کتاب اخومحسن در رد اسماعیلیه

که شامل بخشهای جداگانه‌ای درباره تاریخ و اصول عقاید آنان بوده، نیز مفقود شده است، ولی قسمتهای مفصلی از آن را مؤلفان متأخر، خاصه ۳تن از مورخان مشهور مصری یعنی نویری (۱۸۷/۲۵-۳۱۷)، ابن دوداری (۶/۶ به بعد، ۱۷-۲۱، ۴۴-۱۵۷) و مقریزی (اتعاظ، ۲۲/۱-۲۹، ۱۵۱-۲۰۱، الخطط، ۱/۱-۳۹۷) نقل کرده‌اند. این روایت ابن رزام و اخومحسن، در قرون بعدی مأخذ اصلی داوریهای خصمانه اکثر مؤلفان اسلامی درباره اسماعیلیه واقع شده است و خاورشناسان نیز تا چند دهه قبل، همچنان به همین روایت ضد اسماعیلی استناد می‌کرده‌اند.

بر اساس این منابع، نکات اصلی دعوت اسماعیلیه در قرن ۳ق را می‌توان بدین شرح خلاصه کرد: در ۲۶۱ق/۸۷۵م، یا چند سال زودتر، حمدان قرمط فرزند اشعث که از اهالی سواد کوفه بوده، دعوت اسماعیلیه را در نواحی اطراف کوفه و سایر نقاط جنوب عراق آغاز، و سازماندهی کرده، و داعیانی نیز برای نواحی مهم آن منطقه معین کرده است. خود حمدان توسط داعی حسین اهوازی که از جانب رهبر مرکزی نهضت به عراق گسیل شده، به کیش اسماعیلی در آمده بوده است. در آن زمان، مرکز دعوت در سلمیه استقرار داشته، و فعالیت حمدان بخشی از نهضت واحد اسماعیلیه بوده که تحت نظر رهبران مرکزی هدایت می‌شده است. حمدان به زودی پیروان زیادی پیدا کرد که به قرامطه (جمع قرمطی، منسوب به قرمط) اشتباه یافته‌اند. در اندک مدتی واژه قرامطه به گروههای اسماعیلی دیگر بلاد نیز که ارتباطی با حمدان قرمط نداشته‌اند، اطلاق شد. دستیار اصلی حمدان، شوهر خواهر (یا برادر زن) او بوده که عیدان نام داشته، و از اهالی اهواز بوده است. عیدان از نوعی استقلال عمل برخوردار بوده، و شخصاً داعیانی را تعلیم می‌داده، و به نواحی مجاور، خاصه جنوب ایران گسیل می‌کرده است (ابن دوداری، ۴۶/۶-۴۷، ۵۵-۶۷؛ نویری، ۱۹۱/۲۵-۱۹۲، ۲۳۳؛ مقریزی، اتعاظ، ۱/۱-۱۵۵، ۱۶۰-۱۶۶، ۱۶۸).

حمدان که مالیاتهایی از پیروان دعوت اخذ می‌کرد، در ۲۷۷ق/۸۹۰م یک دارالهجرة مستحکم برای آنها در نزدیکی کوفه بنا کرده بود. عباسیان پس از چندین سال غفلت، سرانجام در ۲۷۸ق متوجه اهمیت و خطرات نهضت اسماعیلیه شدند (طبری، ۲۴/۱۰-۲۵)؛ با اینهمه، اقدامی فوری برای سرکوبی اسماعیلیان عراق که نخستین شورش خود را در ۲۸۴ق/۸۹۷م آغاز کردند، به عمل نیاوردند. اندکی بعد، معتضد خلیفه عباسی، سیاست قاطع‌تری در مقابل اسماعیلیان اتخاذ کرد و با سرکوبی شدید شورشهای بعدی آنان در طول سالهای ۲۸۷-۲۸۹ق/۹۰۰-۹۰۲م از پیروزی احتمالی قیام اسماعیلیه در عراق جلوگیری کرد. اصول عقایدی که توسط حمدان قرمط و عیدان، و داعیان زیر دست آنها ترویج می‌گردید، همان عقایدی است که به وسیله نوبختی و سعد بن عبدالله به قرامطه منسوب گشته، و در روایت ابن رزام و اخومحسن نیز تأیید شده است؛ به زودی همین عقاید توسط داعیان دیگر بلاد و در میان سایر گروههای اسماعیلی (قرمطی) نیز رواج یافته است. دعوت

ظلمی) از جانب ابن حوشب، دعوت را در بحرین آغاز کرده بود. ابوسعید سرانجام موفق شد که تا ۲۸۶ق/۸۹۹م، قسمت اعظم بحرین را تحت نفوذ خود درآورد و دولت مستقلی را در آنجا بنیان نهد.

اندکی پس از ۲۶۰ق/۸۷۴م، دعوت اسماعیلیه در قسمتهایی از مرکز و شمال غربی ایران، منطقه‌ای که اعراب آن را جبال می‌خواندند، آغاز گردید و سپس به خراسان و ماوراء النهر نیز بسط یافت (نظام‌الملک، ۲۸۲-۲۹۵، ۲۹۷-۳۰۵؛ استرن، «نخستین...»، ۹۰-۵۶). در ناحیه‌ی که مرکز دعوت در جبال بوده، داعی خلف حلاج آغازگر نهضت اسماعیلیه شد و به همین سبب، نخستین اسماعیلیان آنجا تا مدتها به خلفیه مشهور بودند. خلف که از جانب رهبران مرکزی فرقه مأموریت یافته بود، در قریه‌ی کلین در ناحیه‌ی پشاپویه مستقر شد و دعوت پنهانی را به نام محمد بن اسماعیل آغاز کرد. پس از خلف پسرش احمد رئیس دعوت در جبال شد و سپس دستیار اصلی احمد به نام غیاث از اهل کلین، به ریاست دعوت در جبال رسید؛ او به سبب اعتبار علمی خود پیروانی بسیار در شهرهایی مانند قم و کاشان نیز به دست آورده بود. وی در جلسات بحث و مناظره با علمای اهل سنت شرکت می‌کرد و سرانجام، همان علما به رهبری فقیهی به نام زعفرانی، مردم ری را بر غیاث شوراندند و باعث فرار وی به خراسان گشتند. در مرورود، غیاث با یکی از امرای مهم سامانی به نام حسین بن علی مرورودی (یا مروزی) آشنا شد و او را به کیش اسماعیلی درآورد. در نتیجه، بسیاری از مردم در نواحی تحت نفوذ امیر در خراسان، مانند طالقان و میمنه و هرات و غرjestان و غور نیز به مذهب اسماعیلی گرویدند. پس از مدتی غیاث به ری بازگشت و ابوحاتم رازی را به دستیار خود برگزید. ابوحاتم، یکی از مهم‌ترین داعیان و متفکران متقدم اسماعیلیه، افزون بر هدایت دعوت در ری، داعیانی نیز به اصفهان و آذربایجان و مازندران و گرگان فرستاد و موفق شد شماری از امرا و حکام محلی، مانند حاکم ری احمد بن علی را به کیش اسماعیلی درآورد (نک: دفتر، ۱۲۰-۱۲۲).

در خراسان و نیز ماوراء النهر، پس از فعالیت‌های مقدماتی غیاث، دعوت در آخرین دهه‌ی قرن ۳ق رسماً توسط داعی ابوعبدالله خادم افتتاح شد. ابوعبدالله که از جانب رهبران مرکزی فرقه مأموریت یافته بود، نیشابور را مقر خود قرار داد و از آنجا فعالیت‌های خود را به عنوان نخستین داعی مستقل خراسان آغاز کرد. پس از ابوعبدالله، در حدود سال ۳۰۷ق/۹۱۹م، ابوسعید شعرانی به ریاست دعوت در خراسان رسید و توانست شماری از امرا و اشراف خراسان را به مذهب اسماعیلی درآورد. داعی بعدی در خراسان و مناطق مجاور، امیرحسین بن علی مرورودی بود که خود به طبقه‌ی اشراف تعلق داشت. داعی امیرحسین که مرکز دعوت را از نیشابور به مرورود منتقل کرد، محمد بن احمد نسفی (نخشب) را به جانشینی خود برگزید و او را به

اسماعیلیه در نواحی دیگری نیز طی همان دهه‌ی ۲۶۰ق آغاز شده بوده، و در جنوب ایران، این دعوت تحت نظارت و رهبری حمدان و عبدان قرار داشته است. داعی ابوسعید حسن بن بهرام جنبی که اهل جنبه (گناوه) در ساحل خلیج فارس بوده، و از خود عبدان تعلیم یافته، ابتدا در جنوب ایران فعالیت می‌کرده است. در فارس، برادر عبدان، موسوم به مأمون نخستین داعی محلی بوده است و به همین سبب، نخستین اسماعیلیان آنجا به نام مأمونیه مشهور شده بودند (دیلمی، ۲۰-۲۱).

دعوت در یمن که همواره یکی از پایگاه‌های مهم اسماعیلیه بوده، و از ابتدا ارتباطات نزدیکی با رهبران مرکزی نهضت داشته است، توسط دو داعی به نام‌های ابن حوشب، معروف به منصور الیمن و علی بن فضل بنیان‌گذار شده که از ۲۷۰ق دعوت اسماعیلیه را به طور علنی در آنجا ترویج نمودند. ابن حوشب و علی بن فضل نیز مانند حمدان قرمط دارالهجره‌های مستحکمی در پایگاه‌های کوهستانی که مراکز فعالیتشان بود، ایجاد کردند و از آنجا دعوت را سریعاً به نقاط دیگر گسترش دادند. پایگاه اصلی ابن حوشب در عدن در نزدیکی جبل مشور قرار داشت و علی بن فضل ابتدای فعالیت خود را در جند، در نواحی جنوبی متمرکز کرده بود. با حمایت بنی‌همدان و دیگر قبایل مهم یمنی، دعوت اسماعیلیه به سرعت در یمن گسترش یافت، به طوری که با فتح شهر صنعا در ۲۹۳ق/۹۰۶م به دست علی بن فضل، تقریباً تمامی یمن تحت نفوذ داعیان اسماعیلی درآمد. البته طی دهه‌های بعدی اسماعیلیان یمن قادر به حفظ این فتوحات نبودند و بخش مهمی از نواحی تسخیر شده را به زبیدیان که دولت مستقلی در ۲۸۰ق/۸۹۳م در یمن تأسیس کرده بودند، واگذارند (قاضی نعمان، افتتاح...، ۳۲-۴۷؛ ادریس، ۴/۳۹۶ به بعد؛ یمن...، ۱۵۲-۱۳۹، به نقل از اخبار القرامطه بالیمن جندی؛ همدانی، الصلیحون...، ۲۷ به بعد؛ هالم، «سیره...»، ۱۳۵-۱۰۷؛ دفتر، ۱۱۶ به بعد).

دعوت به تدریج از یمن به مناطق مجاور، مانند یمامه، در شبه جزیره عربستان نیز بسط یافت. ابن حوشب همچنین داعیانی به بحرین و بلاد دورتر گسیل کرد؛ وی در ۲۷۰ق/۸۸۳م هشتم برادرزاده‌ی خود را به عنوان نخستین داعی اسماعیلی به سند گسیل داشت و دعوت از آنجا به نواحی دیگر شبه قاره هند نیز گسترش یافت (قاضی نعمان، همان، ۴۵، ۴۷). ابن حوشب بعداً در ۲۷۹ق/۸۹۲م داعی ابوعبدالله شیعی را به مغرب فرستاد و در نتیجه دو دهه فعالیت ابوعبدالله، دعوت اسماعیلیه در سرزمین بربرهای شمال آفریقا اشاعه پیدا کرد و مقدمات تأسیس خلافت قاطمیان فراهم گردید. در حدود سال ۲۸۱ق/۸۹۴م - یا حتی زودتر - دعوت اسماعیلیه در منطقه بحرین در شرق عربستان آغاز گردید و ابوسعید جنبی از جانب حمدان به بحرین فرستاده شد تا دعوت را در آنجا سازماندهی و رهبری کند (ثابت، ۱۲-۱۶؛ ابن دوادری، ۵۵/۶-۶۲، ۹۱ به بعد؛ نویری، ۲۳۳/۲۵ به بعد؛ مقریزی، تعاضد، ۱/۱۵۹ به بعد؛ دخویه، ۳۳-۴۷، نیز ۶۹ به بعد؛ مادلونگ، «فاطمیان...»، ۳۴ به بعد). در منابع آمده است که احتمالاً داعی دیگری به نام ابوزکریای طلمی (یا

گسترش دعوت در ماوراء النهر تشویق کرد. نسفی با عمل به وصیت سلفش، برای مدتی دعوت را با موفقیت قابل توجهی در نواحی آسیای مرکزی پیش برد و پایگاه مهمی در بخارا و نزد سامانیان به دست آورد. نسفی همچنین نخستین مؤلف و فیلسوف اسماعیلی بود که تفکر مذهبی این فرقه را با نوعی فلسفه نوافلاطونی رایج در جهان اسلام در هم آمیخت (همو، ۱۲۲-۱۲۳).

اصلاحات رهبری سلمیه در امامت و افتراق اسماعیلیه: همزمان با گسترش سریع دعوت اسماعیلیه، افتراق مهمی در ۲۸۶ق/۸۹۹م در نهضت اسماعیلیه پدیدار گشت. حمدان قرمط که همچنان ریاست محلی دعوت را در عراق و نواحی مجاور بر عهده داشت، رهبری مرکزی اسماعیلیه را به دیده قبول می‌نگریست و با این رهبران که در سلمیه بودند، مرتباً مکاتبه داشت. در ۲۸۶ق، اندکی پس از اینکه عبيدالله مهدی به رهبری مرکزی اسماعیلیه رسید، حمدان تغییرات مهمی در دستورهای کتبی صادر شده از سلمیه مشاهده کرد که منعکس کننده نظریات جدیدی در اصول عقاید رهبری نهضت بود. رهبر جدید اسماعیلیه، عبيدالله، دیگر در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی موعود اسماعیلیان نبود، بلکه برای خود و اجدادش که رهبران مرکزی قبلی بوده‌اند، ادعای امامت داشت (ابن دواداری، ۶۵/۶-۶۸؛ نویری، ۲۱۶/۲۵، ۲۲۷-۲۳۲؛ مقریزی، اتعاظ، ۱۶۷/۱-۱۶۸؛ مادلونگ، «امامت...»، ۵۹-۵۵ بعد؛ دفتری، ۱۲۵-۱۲۶). با کشف این مطلب، حمدان بی‌درنگ با سلمیه و رهبری مرکزی قطع رابطه کرد و از داعیان فرمانبر خود خواست که دعوت را در نواحی زیر نظرشان متوقف نمایند. اندکی پس از این وقایع، حمدان ناپدید گردید و عبدان نیز با توطئه زکویه بن مهرویه، یکی از داعیان عراق که ابتدا به عبيدالله مهدی و اصلاحات او در عقاید وفادار بود، به قتل رسید (همانجا).

اسماعیلیان نخستین تا ۲۸۶ق محمد بن اسماعیل را به عنوان هفتمین و آخرین امام خود شناخته، و در انتظار ظهور او به عنوان قائم بوده‌اند (نک: جعفر، الکشف، ۷۷، ۶۲، ۱۰۳-۱۰۴، جم: ابن حوشب، ۱۹۸ به بعد)، ولی در ۲۸۶ق، عبيدالله ناگهان و به طور آشکار با ادعای امامت اسماعیلیه برای خود و اسلافش - رهبران مرکزی نهضت - مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرد. تداوم امامت در اعقاب امام صادق (ع) که بعداً نظریه رسمی اسماعیلیان فاطمی گردید، بر این پایه بود که رهبری مرکزی اسماعیلیه در دوره بین امام صادق (ع) و عبيدالله مهدی، در دست شماری «امام مستور» بوده است که به گونه‌های مختلف هویت و اسامی واقعی خود را کتمان می‌کرده‌اند. عبيدالله این مطالب را در نامه مهم خود خطاب به اسماعیلیان یمن نیز توضیح داده است (همدانی، فی نسب، ۱ به بعد؛ همدانی و دیولوا، ۱۷۳ به بعد).

اکنون بر محققان مسلم شده است که قبل از اصلاحات عبيدالله، رهبران مرکزی اسماعیلیه مقام حجت امام مستور و قائم را برای خود قائل شده بودند و مؤمنان از طریق حجت می‌توانسته‌اند از دستورهای

امام قائم مطلع شوند (جعفر، همان، ۹۷-۹۹، ۱۰۲ به بعد؛ ابن دواداری، ۶۵/۶؛ نویری، ۲۳۰/۲۵؛ نیز مادلونگ، «امامت»، ۵۴-۵۸؛ دفتری، ۱۲۶ به بعد). برپایه توضیحات عبيدالله، رهبران مرکزی اسماعیلیه که از ابتدا خود را امامان برحق می‌دانسته‌اند، تا مدتی برای حفظ امنیت در پوشش حجت امام قائم (محمد بن اسماعیل) فعالیت داشته‌اند و دعوت را به نام وی گسترش می‌داده، و برای تقیه، از نامهای مستعار مانند مبارک، میمون و سعید استفاده می‌کرده‌اند؛ حال آنکه امامت در اعقاب امام صادق (ع) تداوم یافته بوده، و نام محمد بن اسماعیل نیز یکی از همان اسامی مستعار مورد استفاده اخلاف عبيدالله بوده است.

اصلاحات عبيدالله و شورش حمدان و عبدان بر رهبری مرکزی، فرقه اسماعیلیه را در ۲۸۶ق به دو شاخه اصلی منقسم کرد. یک شاخه، اصلاحات اعتقادی عبيدالله را قبول کردند و به رهبری مرکزی نهضت وفادار باقی ماندند؛ اینان اصل تداوم امامت را پذیرفتند و عبيدالله و رهبران قبلی مرکزی اسماعیلیه را به عنوان امامان خود پس از امام صادق (ع) شناختند. شاخه دیگری از اسماعیلیان نخستین، اصلاحات عبيدالله را مردود دانستند و همچنان به عقیده نخستین خود درباره مهدویت محمد بن اسماعیل و رجعت قریب الوقوع او باقی ماندند که از آن پس - به طور اخص - به نام قرامطه شهرت پیدا کردند. قرامطیان جنوب عراق که در اصل پیشازان جناح مخالف عبيدالله بودند، تا مدتی پس از حمدان از رهبری محلی قاطمی برخوردار نشدند، تا اینکه عیسی بن موسی و داعیان دیگری ریاست آنان را به دست گرفتند و دعوت قرامطیان را همچنان به نام محمد بن اسماعیل تا اوایل قرن ۴ق/۱۰م هدایت کردند (مسعودی، ۳۹۱ عرب، ۱۳۷؛ دیلمی، ۲۰؛ مقریزی، اتعاظ، ۱۸۵/۱). در بحرین، ابوسعید جنابی که به زودی مدعی نیابت امام قائم نیز شد، از نظرات حمدان و عبدان حمایت کرد (ابن حوقل، ۲۹۵/۲؛ مادلونگ، «امامت»، ۴۵-۴۶) و دولت قرامطیان بحرین که تا ۴۷۰ق/۱۰۷۷م دوام یافت، پایگاه اصلی قرامطه، و مانعی مؤثر در راه گسترش نفوذ سیاسی فاطمیان در شرق گردید.

جناح قرامطی از حمایت گروه‌هایی در جبال و خراسان و ماوراءالنهر نیز برخوردار شد. به طور اخص، ابوحاتم رازی و دیگر داعیان ری که با رهبران قرامطی عراق و بحرین مکاتبه داشتند، عقاید عبيدالله را باطل دانسته، همچنان به مهدویت محمد بن اسماعیل وفادار ماندند. از سوی دیگر، شمار قابل توجهی از اسماعیلیان نخستین در خراسان به شاخه اسماعیلیان فاطمی پیوستند. پایگاه اصلی پیروان عبيدالله که تداوم در امامت را پذیرفته بودند، عمدتاً در یمن قرار داشت، هر چند در آنجا نیز در ۲۹۹ق/۹۱۲م داعی علی بن فضل به جناح قرامطی پیوست و خود را مهدی موعود معرفی کرد؛ ولی ابن حوشب (د ۳۰۲ق/۹۱۴م) در مقابل فشارهای علی بن فضل مقاومت کرد و تا آخر عمر به عبيدالله وفادار ماند. در سند و شمال آفریقا نیز که داعیان فرستاده ابن حوشب دعوت را

یک معنای باطنی و حقیقی است. در نتیجه، در نظام مذهبی اسماعیلیه، معانی ظاهری و باطنی قرآن مجید و شرع مقدس اسلام نیز از یکدیگر کاملاً متمایز بوده است. بنابر عقیده اسماعیلیان نخستین، ظاهر دین با هر پیامبر شارح که آورنده شرعی جدید بوده، تغییر می‌کرده، ولی باطن دین که همیشه شامل حقایق ابدی است، تغییر ناپذیر می‌مانده است. دسترسی به این حقایق تغییرناپذیر که در مذاهب و شرایع مختلف یکسان است، فقط برای اسماعیلیان (خواص) میسر بوده، حال آنکه غیر اسماعیلیان (عوام) فقط قادر به درک معانی آشکار مذاهب بوده‌اند. با اهمیت خاصی که اسماعیلیان برای باطن و حقایق مکتوم در باطن دین قائل بودند، آنان به عنوان سخنگویان اصلی سنت باطنی در میان مسلمانان شناخته شدند و به «باطنیه» شهرت یافتند.

از ابتدا برای اسماعیلیان دستیابی به حقایق باطنی فقط از طریق تأویل (یا تعبیر باطنی و تمثیلی) امکان‌پذیر بوده است و آنها اغلب تأویل را با معانی رمزی و تمثیلی حروف و اعداد ترکیب می‌کردند. از طریق تأویل که جزو وظایف اصلی امام اسماعیلی بوده است – اسماعیلیان از معنای ظاهری به معنای باطنی و حقیقی دین دست می‌یافته‌اند و این همانند سفری روحانی از شریعت به حقیقت، و به طور خلاصه از دنیای ظاهری و گذرا به دنیای باطنی و ابدی بوده است. کسب این معرفت عرفانی برای اسماعیلیان یک ولادت جدید و روحانی نیز شمرده می‌شده، و گرویدن به مذهب اسماعیلی که اسماعیلیان آن را «بلاغ» می‌گفتند، تدریجی، و در مقابل پرداخت وجوهات بوده است. جوانب مختلف بلاغ در جای‌جای کتاب *العالم و الغلام* که مربوط به دوره اسماعیلیان نخستین است، وصف شده؛ ولی به رغم ادعای اخو محسن و سایر مؤلفان ضد اسماعیلی، بلاغ از ۷ یا ۹ مرحله ثابت تشکیل شده بوده است. اطلاعات خاصی از مراحل مختلف بلاغ و تشکیلات سازمانی دعوت اسماعیلیه در دوره نخستین و سلسله مراتب آن در دست نیست. به طور کلی، به نظر می‌رسد که طی دوره ستر، ریاست دعوت در دست رهبران مرکزی بوده است که به عنوان حجت‌های محمد ابن اسماعیل شناخته شده بودند، تا آنکه از زمان عبیدالله مهدی به بعد خود امامان در صدر دعوت قرار گرفتند. در هر یک از مناطقی (جزایر) دعوت نیز یک داعی اصلی که گمارده رهبر مرکزی بوده، ریاست دعوت را در دست داشته است. دعوت اسماعیلیه در چند منطقه یا جزیره اشاعه می‌شده، ولی شکل و تعریف جغرافیایی مناطق دوازده‌گانه دعوت اسماعیلیه بیشتر مربوط به دوره فاطمیان بوده است. در هر صورت، از ابتدا در هر یک از مناطق مختلف دعوت، شبکه گسترده‌ای از داعیان و دستیارانشان به وظایف متعدد دعوت و بلاغ عمل می‌کرده‌اند.

برای اسماعیلیان نخستین، حقایق مکتوم در باطن دین تشکیل دهنده یک نظام فکری باطنی و عرفانی بوده است. این نظام عمدتاً مشتمل بر

آغاز کرده بودند، اسماعیلیان تداوم در امامت را پذیرفتند.

زکریه که ابتدا به عبیدالله وفادار مانده بود، پس از چند سال به جناح قرمطیان پیوست و اشکالات جدیدی را برای نهضت اسماعیلیه پدید آورد. زکریه با دستیاری پسرانش و برخورداری از حمایت شمار بسیاری از بنی کلب موفق شد تا طی سالهای ۲۸۹-۲۹۴ ق/۹۰۲-۹۰۷ م شورشهای قرمطی را در شام و عراق سازماندهی کند. این قرمطیان که به قتل و غارت و ستیز با عباسیان پرداخته بودند، عاقبت به مقرر عبیدالله در سلمیه نیز حمله بردند و آنجا را در ۲۹۰ ق ویران کردند؛ ولی عبیدالله که به موقع از نیت زکریه مطلع شده بود، یک سال قبل از حمله قرمطیان، سلمیه را برای همیشه ترک کرده بود. سرانجام در ۲۹۴ ق زکریه و پیروانش در عراق به دست عباسیان شکست نهایی خوردند؛ بعضی از پیروان زکریه که به بقلیه معروف شدند، تا مدتها در انتظار رجعت وی باقی ماندند و عاقبت به جناح قرمطیان جنوب عراق پیوستند (طبری، ۱۰۹۷/۱۰-۱۰۳۰/۱۰۴، ج ۴: عرب، ۶۴-۹، ۱۸، ۱۳۷؛ مسعودی، ۳۷۰-۳۷۶، ۳۹۱؛ ثابت، ۱۶-۳۵؛ ابن دوداری، ۶۹۱/۶-۹۰؛ نویری، ۲۴۶/۲۵-۲۷۶؛ مقریزی، *اتعاظ*، ۱۶۸/۱ به بعد، ۱۷۹-۱۸۰؛ نیز هالم، «پسران...»، ۳۵-۳۰).

عبیدالله پس از ترک سلمیه، در ۲۸۹ ق سفر طولانی و سرنوشت ساز خود را به مغرب آغاز کرد و عاقبت در ۲۹۲ ق/۹۰۵ به شهر سجلماسه در شرق مراکش وارد شد و چندی به حبس افتاد. داعی ابوعبدالله شیعی که از ۲۸۰ ق/۸۹۳ م به دستور ابن حوشب دعوت اسماعیلیه را در مغرب اشاعه کرده، از بربران گرویده به این مذهب، نیروی نظامی قابل توجهی ساخته بود، در پی فتوحات چشمگیر در مغرب، و برانداختن یکایک حکومت‌های محلی، عبیدالله را رها نید و در ربیع الآخر ۲۹۷، عبیدالله طی مراسم ویژه‌ای رسماً به عنوان خلیفه شناخته، و سلسله فاطمی در افریقه بنیان نهاده شد. با شروع خلافت عبیدالله مهدی در افریقه، دوره ستر و زمان امامان مستور نیز در تاریخ اسماعیلیان نخستین به پایان رسید و طی دوره کشف یا ظهور، امامان اسماعیلی که اکنون به خلافت نیز دست یافته بودند، به طور علنی در رأس پیروان خود قرار گرفتند (قاضی نعمان، *افتتاح*، ۵۴-۲۵۸؛ نیشابوری، ۹۶ به بعد؛ ادریس، ۴۴/۵-۱۱۲؛ ابن حماد، ۶ به بعد؛ ابن عذاری، ۱۲۴/۱ به بعد؛ مقریزی، همان، ۵۵/۱-۶۶؛ دشراوی، ۱۰۲-۸۹؛ ناگل، ۵۵-۱۱).

اندیشه‌های مذهبی و اصول عقاید اسماعیلیان نخستین: اجزاء نظام فکری و اصول عقاید اسماعیلیان نخستین را می‌توان به طور ناقص از منابع بعدی اسماعیلیه، خاصه منابع مربوط به دوره فاطمی، و از میان مکتوبات مخالفان آنان استنباط و استخراج کرد. در هر صورت، تردید نیست که قالب اصلی تعالیم و تفکر باطنی اسماعیلیه، توسط اسماعیلیان نخستین و عمدتاً در نیمه دوم قرن ۳ ق تدوین یافته بود. اسماعیلیان نخستین بین ظاهر و باطن نوشته‌های مقدس و احکام شرعی تمایز قائل می‌شدند و اعتقاد داشتند که هر معنای ظاهری و لفظی منعکس کننده

یک بینش ادواری درباره تاریخ مذهبی بشر و یک جهان‌شناسی بوده است. اسماعیلیان نخستین نظریات خاصی در مورد زمان و ازلیت داشتند که از مکتبها و جریانهای فکری متفاوتی از جمله هلنی و غنوصی، و مذاهب ابراهیمی پیش از اسلام و عقاید غلات شیعه، مأخوذ بوده است (واکر، «کیهان...»، 355-366). این نظریات درباره زمان، ارتباط نزدیکی با عقاید اسماعیلیه درباره نبوت و تاریخ مذهبی بشر داشته، و همچنین با آموزشهای قرآنی درباره خلقت و رسالت پیامبران اولوالعزم، مرتبط بوده است. اسماعیلیان نخستین معتقد بودند که تاریخ مذهبی بشر از ۷ دوره تشکیل می‌شده، و هر دوره را یک پیامبر شارع آغاز می‌کرده است. آنها پیامبران شارع را که هر یک آورنده شریعتی نو در دوره‌ای جدید بوده‌اند، ناطق می‌نامیدند. در اصل، شریعت هر دوره منعکس‌کننده پیام ظاهری ناطق آن دوره بوده است. در ۶ دوره اول تاریخ، «نطقاً»، یعنی همان پیامبران اولوالعزم عبارت بودند از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (ع) و محمد (ص). هر یک از این نطقا برای تأویل و تعبیر حقایق نهفته در باطن شریعت آن دوره جانشینی داشته است که اسماعیلیان وی را وصی، اساس، یا صامت می‌خوانده‌اند. اوصیای ۶ دوره اول عبارت بودند از شیث، سام، اسماعیل، هارون (یا یوشع)، شمعون الصفا و علی بن ابی‌طالب (ع). در هر دوره، بعد از وصی آن دوره، ۷ امام وجود داشته است که آیتاء (جمع مَیم) نیز نامیده می‌شدند و وظیفه اصلی آنان حراست از معانی ظاهری و باطنی شریعت آن دوره بوده است. هفتمین امام هر دوره به مقام ناطق دوره بعدی ارتقا می‌یافته که با آوردن شریعتی نو، شریعت ناطق دوره قبل را نسخ می‌کرده است. این الگو تنها در دوره هفتم، یعنی آخرین دوره تاریخ، تغییر می‌کرده است.

برای اعتقادات اسماعیلیان نخستین، هفتمین امام در ششمین دوره، یعنی دوره حضرت محمد (ص) و اسلام، محمد بن اسماعیل بوده که اسماعیلیان مرگش را انکار کرده، و در انتظار ظهورش به عنوان قائم و مهدی بوده‌اند. بنابراین، محمد بن اسماعیل هفتمین و آخرین ناطق، و در ضمن اساس دوره خود نیز بوده که با رجعتش به مقام آخرین ناطق می‌رسیده است؛ ولی محمد بن اسماعیل قرار نبوده که آورنده شریعتی جدید باشد، اگرچه او نیز شریعت دوره قبلی، یعنی شرع مقدس اسلام را منسوخ می‌کرده است. در عوض، وظیفه اصلی محمد بن اسماعیل به عنوان آخرین ناطق و اساس، بیان و وصف کامل معانی باطنی و حقایق مکتوم در تمام شریعت‌های قبلی بوده است. به عبارت دیگر، در آخرین دوره زمان و تاریخ مذهبی، محمد بن اسماعیل حقایق نهفته در پیام ناطق دوره اسلام و شرایع دیگر پیامبران اولوالعزم را بر همگان آشکار می‌کرده است. در آن عصر غایی تاریخ بشر، دیگر هیچ‌گونه احتیاجی به احکام دینی وجود نخواهد داشت؛ محمد بن اسماعیل به عنوان قائم و آخرین ناطق، حکومت عدل را در پهنه جهان خواهد گسترده و سپس

دنیای جسمانی برچیده خواهد شد.

پایه نظریه اسماعیلیان نخستین در زمینه امامت مأخوذ از نظریات شیعه امامیه بوده است، ولی از ۲۸۶ ق/۸۹۹ م که با توضیحات عبیدالله مهدی تداوم در امامت از سوی اسماعیلیان فاطمی پذیرفته شد، تدریجاً در نظریه امامت این شاخه از اسماعیلیه اصلاحات و تغییراتی پدید آمد، به طوری که اسماعیلیان فاطمی با پذیرفتن امامت اعتقاد محمد بن اسماعیل شمار امامان خود را در دوره اسلام از ۷ فزونی دادند و بعداً نیز با حفظ اصل تداوم امامت همچنان بر آن افزودند. در نتیجه این اصلاحات، اسماعیلیان فاطمی دیگر نقش خاصی برای محمد بن اسماعیل به عنوان قائم متصور نشدند و او را صرفاً به عنوان هفتمین امام خود شناختند (ابن حوشب، 197-199، 189؛ جعفر، الکشف، ۱۴ به بعد، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۹، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴

ابوحاتم رازی با اعتراض به برخی از نظریات داعی نسفی کتاب *الاصلاح* خود را در رد کتاب *المحصول* او تألیف کرد. یکی از اهداف اصلی ابوحاتم در *الاصلاح*، مردود شمردن اعمال اباحی و خلاف شرعی بوده است که در *المحصول* جایز شمرده شده بود. ابوحاتم بارها تأکید کرده است که هیچ باطنی بدون ظاهر نمی‌تواند تحقق یابد و از این رو، نیاز به شریعت برای وی غیر قابل انکار بوده است. افزون بر آن، به منظور باطل شمردن نظریه نسفی مبنی بر اینکه دوره بدون شریعت تاریخ از زمان حیات محمد بن اسماعیل آغاز شده، ابوحاتم در بیش ادواری اسماعیلیه نیز اصلاحاتی وارد کرده است. وی توضیح می‌دهد که در پایان دوره هر یک از نطقا، از هنگام غیبت هفتمین امام آن دوره تا هنگام ظهور وی به عنوان ناطق بعدی، یک دوره فترت وجود دارد که طی آن در غیاب امامان، فقط ۱۲ نفر «لاحق» مسئول امر هستند که یکی از آنها خلیفه هفتمین امام (غایب) آن دوره است. طبق نظریه ابوحاتم، چنین دوره فترتی از زمان غیبت محمد بن اسماعیل آغاز شده بوده، و بنابراین، دوره اسلام و شریعت آن همچنان تا هنگام ظهور محمد ابن اسماعیل به عنوان امام قائم و هفتمین ناطق تداوم می‌یافته است. ابوحاتم مدعی بوده که خود همان خلیفه محمد بن اسماعیل است و از این رو، مرتبه والاتری از لواحق آن دوره فترت داشته است؛ ولی به نظر نمی‌رسد که دیگر داعیان قرمطی این ادعای ابوحاتم را پذیرفته بوده باشند. در هر صورت، داعی سجستانی که اندکی پس از نسفی به ریاست دعوت قرمطیان در خراسان و ماوراء النهر رسید، کتابی به نام *النصره* در تأیید نظریات نسفی و رد اعتراضات ابوحاتم به کتاب *المحصول* تألیف کرد. با توجه به اختلافات اساسی بین اصول عقاید قرمطیان و اسماعیلیان فاطمی، *النصره* نیز همانند *المحصول* به ادبیات اسماعیلیان فاطمی راه نیافته، و بدین سبب بر جای نمانده است. سجستانی که بعدها در زمان معز فاطمی از جناح قرمطیان خارج شد و امامت فاطمیان را پذیرفت، مانند نسفی شدیداً تحت تأثیر فلسفه نوافلاطونی قرار داشته است. در حقیقت، عمدتاً بر اساس آثاز برجا مانده از داعی سجستانی است که محققان اکنون به جوانب مختلف تفکر ویژه نوافلاطونی - اسماعیلی، به ویژه جهان‌شناسی آن، پی برده‌اند. همان نوع فلسفه نوافلاطونی که مورد استفاده داعیان قرمطی سرزمینهای ایرانی قرار گرفته بود، سرانجام، رسماً مورد پذیرش دعوت اسماعیلیان فاطمی نیز واقع شد (ایوانف، «مطالعات...»، 122-87؛ مادلونگ، «امامت»، 114-101؛ کرین، «زمان»، 193-187؛ استرن، «مطالعات»، 46-30؛ دفتری، 240-234، 169-167، 131).

رابطه دعوت فاطمی با گروههای قرمطی: تنها در زمان چهارمین خلیفه فاطمی المعز لدین الله (۳۴۱-۳۶۵/۹۵۳-۹۷۵ م)، فاطمیان از صلح و امنیت داخلی کافی برخوردار شدند تا بتوانند سیاست توسعه طلبانه‌ای را برای بسط حدود قلمرو خود در سرزمینهای

از سوی دیگر بوده است. عالم جسمانی و سفلی نیز توسط خداوند تبارک و تعالی، و از طریق همان دو اصل نخست، خلق شده بوده است. در این افسانه آفرینش، حروف نقش مهمی ایفا می‌کردند، به طوری که آنها با ترکیب حروف و ساختن کلمات در واقع همزمان باعث آفرینش عناصر و اجزاء مختلف کیهان می‌شدند؛ افزون بر آن، بین عوالم روحانی و جسمانی و سلسله مراتب آنها نیز مطابقت‌های نزدیکی وجود داشته است (نک: همانجاها).

بخش دوم - اسماعیلیان در دوره فاطمی (تا ۴۸۷ ق)

در این دوره اسماعیلیان خلافت و دولت مستقل و نیرومندی از خود یافتند و دعوت و تفکر و ادبیات اسماعیلیه را به اوج شکوفایی رسانیدند. در همین دوره بود که داعیان اسماعیلی رساله‌های بسیاری در کلام و فلسفه، فقه و دیگر علوم ظاهری و باطنی، و علم تأویل تألیف کردند و دعوت اسماعیلی را در قلمرو فاطمیان، و همچنین در خارج از مرزها تا ماوراء النهر و هندوستان گسترش دادند. به ویژه، پس از انتقال مرکز حکومت فاطمیان از آفریقه به مصر، فاطمیان به طور کلی در زمینه ترویج فرهنگ و هنر و علوم اسلامی نیز نقش مهمی ایفا کردند. درگیر بودن نخستین رهبران فاطمی در آفریقه، از یک سو با قدرتهای اباضی منطقه و از دگر سو با فشارهای سیاسی اهل سنت، موجب شده بود تا آنان فرصت چندانی برای تشکل و توسعه دعوت اسماعیلیه، به خصوص در خارج از محدوده شمال آفریقا را نیابند و از این رو، جوامع قرمطی سرزمینهای شرقی دنیای اسلام که فاقد رهبری واحد، و همچنان در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان قائم بودند، بدون رقابت داعیان فاطمی به فعالیتهای مذهبی خود ادامه می‌دادند.

تدوین مباحث نظری در مشرق: همزمان با اقتدار قرمطیان جنوبی در بحرین و فعالیت قرمطیان جنوب عراق به رهبری عیسی بن موسی، در منطقه جبال و خراسان نیز دعوت قرامطه همچنان دوام داشت. ابوحاتم رازی داعی ری، و نسفی داعی خراسان و ماوراء النهر که هرگز امامت عبیدالله مهدی را پذیرا نشدند و در انتظار ظهور محمد ابن اسماعیل بودند، افزون بر آنکه جماعت بسیاری را به کیش اسماعیلیه درآوردند، توفیق یافتند تا برخی از حکام نواحی مختلف ایران را نیز پیرو دعوت قرمطیان سازند. درحالی که این دو شخصیت در شکل‌گیری جهان‌شناسی و دیگر مباحث نظری اسماعیلیه نقش سازنده‌ای ایفا کرده، و آثاری مهم پدید آورده‌اند.

داعی نسفی که برای نخستین‌بار فلسفه نوافلاطونی را با تفکر اسماعیلیه درهم آمیخته بود، حاصل تفکر خود را در کتابی با نام *المحصول* ارائه کرد. این اثر به زودی در میان جوامع مختلف قرمطی که از رهبری مرکزی واحدی محروم بودند، ارج خاص یافت و نقش مهمی در یکسان‌سازی اصول عقاید قرمطیان ایفا کرد. نسفی که معتقد بود دوره اسلام در زمان حیات محمد بن اسماعیل خاتمه یافته، و دور آخریا هفتم تاریخ بشر از آن زمان آغاز شده، اعتقاد به اباحه داشت، و بسیاری از احکام شریعت را واجب الاجرا نمی‌دانست.

اسماعیلی آن زمان بودند، نیز انعکاس یافته است. افزون بر آن، معز بر جهان‌شناسی نوافلاطونی - اسماعیلی که توسط داعی نسفی و داعی ابوحاتم رازی تدوین شده، و در میان قرامطیان اشاعه یافته بود، صحنه گذاشت و آن را به عنوان جهان‌شناسی رسمی اسماعیلیان فاطمی پذیرفت.

کوششهای معز فاطمی برای جلب حمایت قرامطیان تا حدودی موفقیت‌آمیز بود. داعی ابویعقوب سجستانی که در اوایل عمر به جناح قرامطی تعلق داشت، و از تعلیم داعی نسفی پیروی می‌کرد، در زمان معز فاطمی به دعوت فاطمیان پیوست و در تمامی آثاری که پس از به خلافت رسیدن معز تألیف کرد، مدافع مشروعیت و امامت خلفای فاطمی گردید. در نتیجه، اکثر قرامطیان خراسان و سیستان و مکران نیز که از داعی سجستانی اطاعت می‌کردند، به جناح اسماعیلیان فاطمی پیوستند. معز همچنین موفق شد پایگاه مهمی در سند برای فاطمیان به دست آورد. داعیان اسماعیلی توانستند قبل از ۳۴۷ق/۹۵۸م حاکم محلی سند را به کیش اسماعیلی درآورند و در نتیجه ملتان، پایتخت سند، به دارالحره مهمی برای اسماعیلیان سند تبدیل شد و این وضع تا پایان سده ۴ق/۱۰م دوام داشت (مقدسی، ۴۸۱-۴۸۲، ۴۸۵؛ استرن، «دعوت...»، ۳۰۷-۲۹۸؛ همدانی، «آغاز...»، ۳ به بعد). در دوره‌های بعد نیز گروه‌های پراکنده اسماعیلی در سند همچنان وجود داشته‌اند؛ چنانکه برخی از سلسله‌های محلی سند، مانند سومرائیان که در ۴۴۳ق/۱۰۵۱م بر غزنویان شوریدند و حکومت مستقلی را برپا ساختند، به دعوت اسماعیلیان فاطمی پیوستند (دفتری، ۱۸۰).

گسترش روی به شرق دعوت فاطمی: با انتقال مقر دولت فاطمیان به مصر، اسماعیلیان مغرب به عنوان یک اقلیت تحت فشار قرار گرفتند و در ۴۰۷ق/۱۰۱۶م، اندکی پس از به حکومت رسیدن معز ابن بادیس زیری در افریقیه، اکثریت سنی مذهب افریقیه، این اقلیت را در قیروان و دیگر نقاط افریقیه قتل عام کردند و تا چندی پیش از ۴۴۰ق/۱۰۴۸م که بنی‌زیری برای همیشه در خطبه نام عباسیان را جایگزین فاطمیان کردند، دیگر تقریباً هیچ گروه اسماعیلی در افریقیه باقی نمانده بود. حتی مصر پایگاه دوم فاطمیان نیز مأمی دائمی برای اسماعیلیان نبود و در زمان مستنصر (۴۲۷-۴۸۷ق/۱۰۳۶-۱۰۹۴م)، هشتمین خلیفه فاطمی، صحنه بحرانهای سیاسی و نظامی و اقتصادی متعددی شد که آغازگر انحطاط دولت فاطمیان بود، در حالی که در همین زمان، خلافت فاطمی به موفقیت‌های مهم در مناطق شرقی دست یافته، و حتی توانسته بود در کوتاه‌زمانی عراق را نیز تحت سیطره خود گیرد (نک: مؤید، سیره، ۹۴-۱۸۴؛ راوندی، ۱۰۷-۱۱۰؛ بنداری، ۱۲-۱۸؛ مقریزی، اتعاض، ۲۳۲/۲-۲۳۴، ۲۵۲-۲۵۸).

در مروری بر جریان گسترش دعوت فاطمی در مشرق، باید گفت که در زمان ششمین خلیفه فاطمی، حاکم (۳۸۶-۴۱۱ق/۹۹۶-۱۰۲۱م)،

شرق دنیای اسلام دنبال کنند. در تعقیب این سیاست که با تصرف مصر در ۳۵۸ق/۹۶۹م، و سپس حجاز آغاز شد، معز اقدامات مختلفی برای جلب حمایت جوامع قرامطی سرزمینهای شرقی انجام داد و به ویژه برخی از نظریات آنها را رسماً وارد تعلیم دعوت اسماعیلیان فاطمی کرد. با اندک فاصله‌ای از تصرف مصر، بنای مسجد الازهر آغاز شد و در ۳۷۸ق/۹۸۸م، الازهر به یک دانشگاه اسلامی تبدیل شده بود که تا آخر دوره فاطمیان به عنوان یکی از مراکز مهم تعلیم داعیان، و تدریس و اشاعه اصول عقاید اسماعیلیه و به طور کلی علوم اسلامی مورد استفاده بود.

معز فاطمی از یک سو امید داشت که بتواند از نیروی قرامطیان در پیشبرد سیاستهای توسعه طلبانه‌اش استفاده کند، و از سوی دیگر از نفوذ برخی از عقاید قرامطی در میان اسماعیلیان فاطمی سرزمینهای شرقی دنیای اسلام بیمناک بود؛ از این رو، کوشید تا از طرق مختلف حمایت جوامع قرامطی را جلب کند و در همان حال با ملاقاتهایی که با نمایندگان اسماعیلیان مناطق دور دست، مانند سند انجام داد، و در مکتوباتی که به آنها فرستاد، سعی وافری به عمل آورد تا اشتباهات اعتقادی برخی از گروه‌های پیرو دعوت اسماعیلیان فاطمی را که متأثر از تبلیغات قرامطی بودند، مرتفع کند. اکنون روشن شده است که معز فاطمی خود آثاری در اصول عقاید اسماعیلیه تألیف کرده، و همه رسالات قاضی نعمان (د ۳۶۳ق/۹۷۴م)، مشهورترین فقیه فاطمی، را نیز به دقت مطالعه می‌کرده، و در حقیقت اصلاحاتی در تعلیم اسماعیلیان فاطمی وارد کرده بوده است (نک: مادلونگ، همان، ۱۰۱-۸۶؛ دفتری، ۱۸۰-۱۷۶). بر اساس این اصلاحات، معز برخی از نظریات اسماعیلیان نخستین دوره قبل از ۲۸۶ق را که همچنان مورد تأیید قرامطیان قرار داشت، مجدداً به رسمیت شناخته بود. به طور اخص، محمد بن اسماعیل به عنوان هفتمین امام دوره اسلام، بار دیگر توسط اسماعیلیان فاطمی به عنوان قائم و ناطق شناخته شد، ولی آنان این امر را مغایر با تداوم امامت نمی‌دانستند.

در تبیین جایگاه محمد بن اسماعیل، توضیح داده شد که وی امام قائم بوده، و به عنوان هفتمین ناطق نیز وظیفه داشته است تا حقایق مکتوم در باطن تمامی شرایع را برای عموم آشکار کند، ولی از آنجا که وی در دوره ستر کامل ظاهر شده بوده، وظایفش به عنوان قائم و ناطق به خلفای او، یعنی همان امامان اسماعیلی و خلفای فاطمی از اعقاب وی، محول شده بوده است. این خلفا خود نیز ابتدا در استتار بودند، ولی از زمان عبیدالله مهدی که دوره کشف آغاز شد، ظاهر شدند. این خلفا (امامان اسماعیلی) که تا آخر الزمان وجود خواهند داشت، همه وظایف قائم، از جمله تأویل معانی باطن تمامی احکام مذهبی را تدریجاً به مرحله اجرا در می‌آورند، زیرا محمد بن اسماعیل شخصاً دیگر هیچ‌وقت رجعت نخواهد کرد. اصلاحات اعتقادی معز در آثار متأخر قاضی نعمان (مثلاً «الرسالة المذهبية»، ۲۷-۸۷) و جعفر بن منصور الیمن (الشواهد والبیان، و تأویل الزکاة) که مهم‌ترین متفکران و مؤلفان

اشاعه دعوت اسماعیلیه اشتغال داشت و روابط خود را با داعی المؤید و مرکز دعوت در قاهره حفظ کرده بود. بر اساس سندهای محلی، اسماعیلیان بدخشان که برای ناصر خسرو ارج خاصی قائل هستند و آثار اسماعیلی وی مانند وجه دین و شش فصل را حفظ کرده‌اند، وی را بنیان‌گذار دعوت اسماعیلیه در بدخشان و نواحی مجاور می‌دانند (نک: ایوانف، «ناصر خسرو...»، جم: کربن، «مطالعه...»، 128-144، 25-39، 46-48، «ناصر خسرو...»، 520-542، برتلس، 148-264، ترجمه، ۱۴۹-۱۵۶).

در یمن، پس از مرگ ابن حوشب، فعالیت‌های دعوت، به رهبری عبدالله بن عباس شاور و داعیان دیگر به طور محدود ادامه داشت و طی آن دوره، یکی از حکام محلی یمن، عبدالله بن قحطان یعقوبی چند سالی (۳۷۹-۳۸۷ ق/۹۸۹-۹۹۷ م) مذهب اسماعیلی را پذیرا شده بود. در ۴۲۹ ق/۱۰۳۸ م، داعی علی بن محمد صلیحی که با مرکز دعوت اسماعیلیه در قاهره در تماس بود، در منطقه کوهستانی مسار خروج کرد و سلسله اسماعیلی صلیحیون را بنیان نهاد. صلیحیون که ریاست دعوت اسماعیلیه در یمن را بر عهده داشتند، حدود یک قرن، تا ۵۳۲ ق/۱۱۳۸ م، بر بخش‌های مهمی از آن سرزمین به نیابت از فاطمیان حکومت کردند و اقتدار خود را تا اندازه‌ای به مناطق مجاور، مانند عمان و حضرموت و بحرین نیز بسط دادند. داعی ادریس وقایع دولت صلیحی، و تجدید حیات دعوت اسماعیلیه در یمن در زمان مستنصر را در جلد هفتم عیون الاخبار - که هنوز به صورت دستنویس باقی مانده است - وصف کرده، و عمره بن علی حکمی، مورخ و شاعر مشهور یمنی نیز مطالب مهمی در این زمینه در تاریخ الیمن (قاهره، ۱۹۶۷ م) آورده است (نیز نک: همدانی، الصلیحیون، ۶۲-۱۴۱). روابط نزدیک بین فاطمیان و صلیحیون در مکتوبات و نامه‌های متعددی که مستنصر به علی بن محمد صلیحی و جانشینان وی فرستاده، در کتاب السجلات المستنصریة، به خوبی انعکاس یافته است.

صلیحیون نقش مؤثری در بسط دعوت اسماعیلیه به هندوستان نیز ایفا کرده‌اند و در نتیجه فعالیت داعیانی که مرتب از یمن به هند گسیل می‌شدند، جماعت اسماعیلی جدیدی در گجرات پدیدار گشت (مستنصر، ۱۶۷-۱۶۹، ۲۰۳-۲۰۶). بر اساس روایات سنتی اسماعیلی مربوط به ظهور این جماعت، نخستین داعی اسماعیلی به نام عبدالله در ۴۶۰ ق/۱۰۶۸ م از یمن به کمی^۲، مهم‌ترین بندر گجرات، فرستاده شده بوده است. داعی عبدالله که از جانب داعی لُک بن مالک حَکادی - مسئول اجرایی دعوت در یمن - به گجرات فرستاده شده بود، به زودی شمار بسیاری از اهالی آنجا، از جمله حکام محلی را به کیش اسماعیلی درآورد (دفتری، 210-211). جماعت اسماعیلی گجرات که در نیمه دوم قرن ۱۱ ق/۱۱ م به وجود آمد، همچنان مناسبات نزدیک خود را با یمن حفظ کرد و در قرون بعدی گجرات پایگاه اصلی اسماعیلیان

دعوت اسماعیلیان فاطمی رونق قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و بیش از پیش در خارج از قلمرو فاطمیان، خاصه در عراق و ایران، اشاعه یافت؛ داعیان فاطمی که در دارالعلم و الازهر و مراکز دیگر در قاهره تعلیم می‌یافتند، مرتباً به مناطق مختلف در داخل و خارج از مرزهای دولت فاطمی گسیل می‌شدند. معروف‌ترین داعی فاطمی در آن زمان در سرزمین‌های شرقی، حمیدالدین احمد بن عبدالله کرمانی (۴۱۵ ق/۱۰۲۰ م)، فیلسوفی برجسته بود که با زبانها و اصول عقاید مسیحیان و یهودیان، و مکتوبات مقدس آنان آشنایی کامل داشت و در مناظرات بین ادیان، متکلمی توانا بود. در زمینه مباحثات داخلی اسماعیلیه نیز، کرمانی در کتاب الریاض خود اختلاف نظرهای میان داعی نسفی و داعی ابوحاتم رازی را مرور کرده، و به طور کلی از موضع ابوحاتم که تأکید بر اهمیت شریعت داشته است، دفاع کرده، و نظریات اباحی نسفی را مورد حمله شدید قرار داده است. وی در مهم‌ترین اثر خود، راحة العقل، نه تنها به طور کامل و منظم به تبیین جوانب مختلف کلامی و فلسفی تفکر اسماعیلیان فاطمی پرداخته است، بلکه نظریات جدیدی را نیز ارائه کرده که مهم‌ترین آنها جهان‌شناسی نوافلاطونی - اسماعیلی خاصی است، متأثر از تفکر فیلسوفان اسلامی که پیرو مکتب فارابی بوده‌اند. در زمان خلافت مستنصر، در عراق و ایران و ماوراءالنهر دعوت اسماعیلیه بیش از پیش گسترش یافت. مشهورترین داعی این دوره المؤید فی‌الدین شیرازی بود که پدرش ریاست دعوت را در فارس بر عهده داشت. المؤید توانست ابوالکلیجار مرزبان (۴۱۵-۴۴۰ ق/۱۰۲۴-۱۰۴۸ م)، حاکم بویه‌ای فارس، و شماری از صاحب منصبان دیلمی او را نیز به مذهب اسماعیلی درآورد. اثر بازمانده از وی، المجالس المؤیدیه، شامل مباحث مختلفی در کلام و فلسفه و فقه و تأویل و دیگر علوم، نمایانگر اوج شکوفایی تفکر اسماعیلیان فاطمی است (نک: مؤید، سیره، نیز، دیوان، جم: ادریس، ۳۲۹/۶-۳۵۹؛ نیز همدانی، الصلیحیون، ۱۷۵-۱۷۹، ۲۶۱-۲۶۵).

از دیگر داعیان مهم فاطمی در این دوره ناصر خسرو (د ح ۴۸۱ ق/۱۰۸۸ م)، شاعر و فیلسوف و سیاح معروف است که به مقام والایی در سلسله مراتب دعوت رسید و دعوت فاطمی را در خراسان رهبری کرد. ناصر خسرو که دعوت را از مقر اولیه فعالیتش در بلخ به نیشابور و دیگر نواحی خراسان گسترش داد، برای مدتی نیز به طبرستان رفت و در طبرستان و دیگر نواحی دیلم، جماعتی پر شمار را به مذهب اسماعیلی درآورد که آنها نیز امامت مستنصر فاطمی را پذیرفتند (نک: ناصر خسرو، زاد...، ۳، ۴۰۲، دیوان، ۱۶۲، ۲۳۴، ۲۸۷، ۴۳۶). وی به هنگام تنگنا، چندگاهی به دره یمگان پناه برد. یمگان در آن زمان جزو قلمرو یکی از امرای مستقل بدخشان، علی بن اسد قرار داشت که اسماعیلی بود و با ناصر خسرو مناسبات دوستی داشت. ناصر خسرو برخی از آثار مهم مذهبی و فلسفی خود مانند زادالمسافرین (تألیف در ۴۵۳ ق/۱۰۶۱ م) و جامع الحکمتین (تألیف در ۴۶۲ ق/۱۰۷۰ م) را نیز در همانجا تدوین کرد. او در سالهای اقامت اجباری در یمگان همچنان به

مستعلوی- طیبی (نهره‌ها) گردید که هنوز در آنجا حائز اهمیتند. تجدید حیات دعوت اسماعیلیه در یمن، و گسترش آن به گجرات، تا حدودی با منافع تجاری فاطمیان و تمایل آنان به توسعه روابط اقتصادی خود با هند از مسیر بحر احمر و بندر عیذاب نیز ارتباط داشته است.

خلافت عباسی و ستیز با اسماعیلیه: در اثر فعالیتهای حمیدالدین کرمانی و دیگر داعیان فاطمی، شماری از امرای عرب در عراق که به تشیع گرایش داشتند، مانند معتمدالدوله قرواش عقیلی (حک ۳۹۱-۴۴۲ق/۱۰۰۱-۱۰۵۰م)، حاکم موصل و کوفه و مدائن، به مذهب اسماعیلی گرویدند. این موفقیت‌های دعوت فاطمی حتی در نزدیکی مقر حکومت عباسیان، خصوصت خلیفه عباسی قادر را بیش از پیش برانگیخت؛ وی در ۴۰۲ق/۱۰۱۱م شماری از علمای سنی و شیعی را به بغداد فراخواند و از آنان خواست تا در بیانیه‌ای رسماً نسب علوی خلفای فاطمی را باطل اعلام کنند؛ این بیانیه در تمام مساجد سرزمینهای تحت استیلای عباسیان قرائت شد. افزون بر آن، به درخواست خلیفه عباسی شماری از متکلمان، از جمله علی بن سعید اصطخری (د ۴۰۴ق)، به تألیف رسالاتی در رد اسماعیلیه پرداختند (نک: ابن تفری بردی، ۲۳۶/۴).

موفقیت‌های دعوت اسماعیلیه در زمان مستنصر که بر مشروعیت امامت خلفای فاطمی تأکید داشت، موج جدیدی از واکنش‌های ضد اسماعیلی را از جانب عباسیان و سلجوقیان سنی مذهب برانگیخت؛ چنانکه برخی از سلسله‌های محلی مانند قراخانیان ماوراءالنهر، به قلع و قمع اسماعیلیان پرداختند. در همین زمینه، در ۴۴۴ق، خلیفه عباسی قائم، سند دیگری را در بغداد بر ضد فاطمیان تنظیم کرد که به امضای شماری از علما و فقهای عصر رسید و مجدداً نسب علوی فاطمیان را ادعایی بی‌اساس و باطل اعلام می‌کرد (نک: ابن میسر، ۱۳؛ مقریزی، اتعاظ، ۲۲۳/۲). اندکی دیرتر، هنگامی که اقتدار اسماعیلیان در ایران، به رهبری حسن صباح سریعاً توسعه می‌یافت، اسماعیلیان با دشمنی سرسختانه خواهی نظام‌الملک، وزیر مقتدر سلجوقی روبه‌رو شدند. نظام‌الملک که از بسط نهضت اسماعیلیه در حیطه قلمرو سلاجقه آگاه و بیسناک بود، فصل مهمی از کتاب خود، سیاست‌نامه (ص ۲۸۲-۳۱۱) را به رد اسماعیلیه اختصاص داد.

عباسیان نیز همچنان تألیف رسالات ضد اسماعیلی را تشویق می‌کردند و در میان این نوع آثار که در آن زمان بر ضد اسماعیلیه تدوین شد، مهم‌ترین اثر را ابو حامد غزالی تألیف کرد. وی هنگامی که در نظامیه بغداد مدرس بود، اندکی قبل از ۴۸۸ق/۱۰۹۵م به درخواست خلیفه عباسی مستظهر، رساله‌ای در رد اصول عقاید باطنیه (اسماعیلیه)، به نام فضائح الباطنیه تنظیم کرد که با عنوان المستظهری نیز اشتهار یافت (برای جوابیه‌ای بر آن از علی بن محمد ولید - د ۶۱۲ق - نک: کرین، «پاسخ...»، ۹۸-۶۹؛ دفتری، ۱۷۹-۱۹۸).

سازمان دعوت در عصر فاطمی: خلیفه ششم فاطمی، حاکم که توجه خاصی به امور دعوت و تعلیم داعیان فاطمی داشت، دارالعلم

(دارالحکمه) را برای این منظور در ۳۹۵ق/۱۰۰۵م بنیان نهاد. این مرکز علمی که دارای کتابخانه نفیسی بود، برای اشاعه اصول عقاید شیعیان به طور کلی، و اسماعیلیان فاطمی به طور اخص مورد استفاده قرار گرفت. دارالعلم که تحت ریاست داعی الدعات قرار داشت، و با دعوت اسماعیلیه به طور نزدیکی مرتبط بود، تا آخر دولت فاطمیان همچنان پای‌برجا ماند. اصول عقاید اسماعیلیان فاطمی که از زمان معز، به «حکمت» مشهور شده بود، در این مرکز تدریس می‌شد و در همانجا داعیان فاطمی نیز تعلیم لازم را کسب می‌کردند. حاکم اغلب شخصاً در جلسات درس دارالعلم که گاه تنها به اسماعیلیان اختصاص داشت، حضور می‌یافت. شماری از فقهای اهل سنت نیز در دارالعلم مدرس بودند (مقریزی، الخطط، ۱/۳۹۱-۴۵۸، ۲/۴۶-۳۴۲، ۳/۲۶۳).

در داخل محدوده دولت فاطمی، احکام و تعلیم مذهب اسماعیلی آشکارا توسط فقهای اسماعیلی به مورد اجرا گذارده می‌شد و قاضی القضاات اغلب سمت داعی الدعات، یا ریاست اجرایی سازمان دعوت را نیز بر عهده داشت. در مصر، برنامه‌های درسی و علمی گوناگونی برای تعلیم گروه‌های مختلف اسماعیلیان و داعیان آنها تدوین یافته بوده است که به «مجالس» (مجالس الدعوه) شهرت داشتند و در الازهر و دارالعلم و دیگر مؤسسات علمی قاهره توسط فقها و متکلمان اسماعیلی اجرا می‌شدند (همان، ۱/۳۹۰-۳۹۱، ۲/۳۴۱-۳۴۲؛ قلشندی، ۱۰/۴۳۴-۴۳۹). در میان این مجالس، جلساتی که به مباحث کلام و حکمت اختصاص داشتند، به «مجالس الحکمه» مشهور بوده، و شرکت در آنها برای عموم اسماعیلیان امکان‌پذیر نبوده است. اغلب داعی الدعات شخصاً مطالب مجالس را تهیه و تنظیم می‌کرده که مهم‌ترین نمونه آن در المجالس المؤیدیه تبلور یافته است.

در مورد سازمان دعوت، داعی الدعات مسئولیت انتخاب داعیان مناطق تحت استیلای فاطمیان را نیز به عهده داشته است. این نمایندگان رسمی «دعوت هادیه»، به تمام شهرهای مصر و همچنین دیگر بلاد فاطمی مانند دمشق، صور، عکا، رمله و عسقلان گسیل می‌شدند (همو، ۸/۲۳۹-۲۴۱، ۱۱/۶۱-۶۶). به نظر می‌رسد که در مورد انتخاب داعیان مناطق خارج از مرزهای حکومت فاطمیان نیز داعی الدعات نقش مهمی داشته است. اطلاعات بیشتری درباره وظایف خاص داعی الدعات که از مقر مرکزی دعوت در پایتخت فاطمیان به امور کلی دعوت رسیدگی می‌کرده است، در دست نیست. خود عنوان داعی الدعات نیز عمدتاً در منابع غیر اسماعیلی به کار رفته است (ابن میسر، ۱۸؛ مقریزی، اتعاظ، ۲/۲۵۱).

متون اسماعیلی برجا مانده از دوره فاطمی که به سلسله مراتب دعوت اشاره دارند، معمولاً عنوان «باب» و گاهی «باب الابواب» را به صورت مترادف با واژه داعی الدعات در مورد رئیس اجرایی سازمان دعوت به کار برده‌اند. حمیدالدین کرمانی اشارات متعددی به اهمیت

جزیره را به عهده داشته است. در اوایل دوره فاطمیان، گاهی عناوین دیگری مانند «جناح»، به جای داعی، در سرزمینهای ایرانی به کار می‌رفته است (همدانی، «تحول...»^۱)، ۱۰۹، به نقل از کتاب/الاصلاح؛ نیز ابویعقوب، همان، ۹۱، ۱۰۰، ۱۲۸).

داعیان با کمک دستیارانی فعالیت می‌کردند که به طور کلی «مأذون» خوانده می‌شدند. در تشکیلات دعوت در هر جزیره دست کم دو نوع مأذون وجود داشته است: مأذون مطلق و مأذون محدود (محصور)؛ مأذون محدود سرانجام عنوان «مکاسیر» یافت. مأذون مطلق، یا دستیار اصلی داعی که اغلب خود بالمال به مقام داعی ارتقا می‌یافت، اجازه یا «اذن» داشته است تا از تازه واردان به جماعت اسماعیلیه عهد یا میثاق معمول را اخذ کند. وی همچنین مقررات متداول را به نواسماعیلیان می‌آموخته است. مسئولیت اصلی مکاسر که اختیاراتش محدود بوده، شناسایی و انتخاب افراد برای ورود به جماعت اسماعیلیه بوده است. تعلیم مأذونها بر عهده داعیان بوده است و خود داعیان اغلب در دارالعلم و دیگر مؤسسات تخصصی قاهره تعلیم می‌یافتند و سپس به جزیره محل مأموریتشان فرستاده می‌شدند. ضمن اینکه تماس مستمر بین هر جزیره و مرکز دعوت در پایتخت فاطمی وجود داشته است، داعیان به میزان قابل توجهی از استقلال عمل در محل مأموریت خود برخوردار بوده‌اند. اسماعیلیان عادی مقامی در تشکیلات دعوت نداشتند و معمولاً «مستجیب» نامیده می‌شدند. سلسله مراتب هفتگانه دعوت، از باب (داعی الدعات) تا مکاسر (مأذون محدود)، همراه با وظایف اصلی و آرمانی آنها توسط داعی کرمانی تشریح شده است (راحة العقل، ۱۳۴-۱۳۹، ۲۲۴-۲۲۵؛ نیز نک: کرین، «زمان»، ۹۵-۹۰).

تعالیم مذهبی و جهان‌شناسی اسماعیلیان فاطمی: اسماعیلیان فاطمی به طور کلی چارچوب تعلیم اعتقادی اسماعیلیان نخستین را حفظ کردند و همانند اسلاف خود بین ظاهر و باطن دین تمایز قائل بودند؛ ولی برخلاف اسماعیلیان نخستین که تأکید بر باطن و حقایق مکتوم در آن داشتند، اسماعیلیان فاطمی ظاهر و باطن را مکمل یکدیگر می‌دانستند و مراعات تعادل بین آن دو را واجب می‌شمردند. از این رو، نزد اسماعیلیان فاطمی دسترسی به «حقیقت» بدون «شریعت» امکان‌پذیر نبود و حقایق نیز همیشه با شرایع یا ظواهر دین مرتبط بودند (قاضی نعمان، دعائم، ۵۳/۱، اساس، ۳۳ به بعد، ۳۴۷ به بعد، ۳۶۴ به بعد، تأویل، ۶۹/۱-۷۱؛ مؤید، المجالس، ۱۱۴/۱، ۱۲۴، ۱۶۲، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۶۰، ۳۳۲، ۳۵۱؛ ناصر خسرو، وجه دین، ۷۷-۸۳، ۳۱۸-۳۱۹). در نتیجه، دعوت فاطمی رسماً مواضع اباحی قرامطه و دیگر گروههای افراطی را که تأکید بر باطن داشتند، و ظاهر (شریعت) را انفی می‌کردند، باطل می‌دانست.

داعیان و علمای فاطمی آثار بسیاری در زمینه‌های علوم ظاهری و

مقام باب و نزدیکی او به شخص امام دارد (راحة العقل، ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۲۴، جم: نیز نک: مؤید، المجالس، ۲۲۰/۳، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۶۳-۲۶۴؛ نیز اربعة کتب، ۸، ۸۲، ۱۰۲، ۱۵۴، ۱۷۵). باب که زیر نظر مستقیم امام، مسئول اداره امور عالیه و طرح سیاستهای کلی دعوت بوده، با کمک چندین دستیار به وظایف خود عمل می‌کرده است. باب از میان عالم‌ترین و متقی‌ترین اسماعیلیان واجد شرایط برای احراز این سمت، و توسط شخص امام اسماعیلی برگزیده می‌شده است.

برخی از مؤلفان اسماعیلی اشارات نادر و پراکنده‌ای به سلسله مراتب سازمان دعوت فاطمی دارند که به «حدود دین» یا «مراتب الدعوه» معروف بوده است. این سازمان به تدریج طی دوره فاطمی توسعه و تحول یافت و در زمان حاکم شکل خاص و ثابتی پیدا کرد؛ ولی سلسله مراتب دعوت در زمان داعی الدعات المؤید به صورت نهایی خود در آمد. یادآوری این نکته لازم است که سازمان کامل دعوت فاطمی منعکس‌کننده الگویی آرمانی برای زمانی که دنیای اسلام کلاً تحت استیلای امام اسماعیلی قرار می‌گرفته، بوده است. به عبارت دیگر، نه تنها تمام سلسله مراتب دعوت همواره اشغال نشده بوده‌اند، بلکه بعضی از مراتب آن همیشه خالی می‌مانده است. توضیحات ناقص و پراکنده‌ای درباره سلسله مراتب دعوت فاطمی، پس از حدود امام و باب (داعی الدعات) وجود دارد.

تمامی منابع اسماعیلی متفقند که جهان، یا به طور دقیق‌تر سرزمینهای غیر فاطمی آن، به ۱۲ جزیره تقسیم می‌شده، و هریک از این جزایر، منطقه جداگانه و مستقلی برای اشاعه دعوت اسماعیلیه بوده است. این ۱۲ منطقه، یا «جزایر الارض»، عبارت بوده‌اند از سرزمینهای عرب، روم، صقالیه، نوب، خزر، هند، سند، زنج، حبش، چین، دیلم (سرزمین ایران) و بربر (قاضی نعمان، تأویل، ۷۴/۲، ۴۸/۳-۴۹؛ ابویعقوب، اثبات، ۱۷۲). هریک از این جزایر زیر نظریک داعی عالی رتبه بوده که عنوان حجت داشته است. در آثار اسماعیلی صدر دوره فاطمی، به حجت با نامهای دیگری مانند «نقیب» و «لاحق» و «ید» هم اشاره رفته است، ولی این عناوین به تدریج منسوخ شده بوده است. حجت در هر جزیره عالی‌ترین مرجع دعوت و صدر داعیان آنجا بوده است. در سلسله مراتب دعوت، پس از باب و حجت، داعیان مختلف بوده‌اند که در هر جزیره مسئولیت فعالیت‌های خاصی را به عهده داشته‌اند. شمار داعیان بعضی از جزایر به حدود ۳۰ نفر می‌رسیده است (ناصر خسرو، وجه دین، ۱۷۸).

منابع، داعیان را در ۳ ردیف طبقه‌بندی کرده‌اند که به ترتیب اهمیت عبارت بوده‌اند از «داعی بلاغ»، «داعی مطلق»، و «داعی محدود (محصور)». درباره وظایف گوناگون این ۳ نوع داعی اطلاعات خاصی در دست نیست؛ داعی محدود احتمالاً دستیار اصلی داعی مطلق بوده، و در غیاب حجت و داعی بلاغ هر جزیره، داعی مطلق آنجا اختیارات تام می‌یافته است. داعی بلاغ نیز عمدتاً نقش رابط بین سازمان مرکزی دعوت در پایتخت فاطمی و مرکز محلی دعوت در هر

همانطور که پیش‌تر یاد شد، داعی نسفی مبتکر نوعی جهان‌شناسی نوافلاطونی - اسماعیلی (قرمطی) بود که آن را در کتاب *المحصل* خود تشریح کرده بود. این جهان‌شناسی ویژه که تا حدودی به طور مستقل توسط ابوحاتم رازی نیز تدوین شد، بعداً توسط ابویعقوب سجستانی تکامل یافت و از قرن ۴ ق/۱۰ م مورد پذیرش تمام گروه‌های قرمطی سرزمین‌های شرقی واقع شد. این داعیان برجسته خراسان و جبال شدیداً تحت تأثیر جریان‌های فلسفی نوافلاطونی، خاصه دیدگاه‌های نوافلاطونیان درباره صفات ذاتی آفریدگار و هستی‌شناسی انبغائی آنها، قرار گرفته بودند که از اوایل قرن ۴ ق در نیشابور رواج پیدا کرده بود. نسفی و دیگر داعیان قرمطی بعضی از نظریه‌های مکتب نوافلاطونی را با تعالیم و مفاهیم قرآنی و اسلامی تلفیق کردند و جهان‌شناسی منحصر به فردی را تدوین نمودند که در زمان معز فاطمی مورد پذیرش دعوت اسماعیلیان فاطمی نیز قرار گرفت. این جهان‌شناسی در چند دهه اخیر عمدتاً بر اساس آثار متعدد داعی سجستانی، خاصه *النبایع و الافتخار* و *کشف المحجوب*، مورد مطالعه و شناخت محققان قرار گرفته است (نک: کرین، «زمان»، 173، به بعد؛ هالم، «جهان‌شناسی»، 128-138؛ واکر، «واژگان...»، 85-75، «طبقات...»، 14-28، «کیهان»، 355 به بعد؛ دفتری، 239-245).

در این جهان‌شناسی نوافلاطونی - اسماعیلی، پروردگار که هستی بخش عالم و مبدع همه چیزهاست، متعالی و ناشناختنی است. موضع کلامی درباره صفات الهی در اینجا ضدتشبیهی و ضدتعطیلی بوده است. عقل، نخستین موجودی بوده که پروردگار آن را به امر و مشیت خود ابداع کرده است. در اینجا واژه ابداع، به معنای آفرینش از هیچ، یا واژه قرآنی *کن* (باش) همبسته شمرده شده است. از این رو، پروردگار مبدع، یا هستی‌بخشنده بوده، و عقل که «اول» و «سابق» نیز خوانده می‌شده، مبدع اول بوده است، زیرا امر الهی و کلمه الله با «وجود» آن درهم آمیخته بوده‌اند. در این تفکر عقل، ازلی و بدون حرکت و کامل، و منبع نور است. نفس یا نفس کلی که «دوم» و «تالی» نیز خوانده می‌شود، از عقل منبعث شده است. نفس که موجودی بسیار پیچیده‌تر از عقل بوده، ناقص، و در خدمت عقل است. نفس که منبع هیولایی و صورت است، به علت نقص خود به حرکت درآمده، و در مرحله انبغائی بعدی، افلاک هفتگانه و ستارگان‌شان از آن منبعث شده‌اند. افلاک با حرکت نفس به حرکت درآمده‌اند و در سلسله مراتب بعدی چیزهای دیگری از طریق انبغائات به وجود آمده‌اند، یا به طور دقیق‌تر تجلی پیدا کرده‌اند، زیرا خداوند تمام اشیاء و موجودات را در عالم روحانی و عالم جسمانی یک دفعه خلق کرده بوده است. سپس در اثر حرکت‌های افلاک و کواکب، مفردات چهارگانه (گرما، سرما، تری و خشکی) منبعث شده‌اند و مفردات با هم درآمیخته، عناصر مرکب، مانند خاک و آب و هوا پدیدار گشته‌اند. در مراحل انبغائی بعدی به ترتیب گیاهان (با نفس نامیه) و

علوم باطنی و علم تأویل تألیف کردند، ولی اسماعیلیان فاطمی به علم تفسیر هیچ گونه توجهی نداشتند و در آن زمینه تنها به تعالیم امامان خود اکتفا می‌کردند. به همین سبب، آنها امام اسماعیلی را «قرآن ناطق» نیز می‌نامیدند و نص کتاب الهی را «قرآن صامت» می‌خواندند (قاضی نعمان، دعائم، ۲۵/۱-۳۱، به بعد؛ مؤید، همان، ۴۱۰/۱-۴۱۱). به علل مشابه، توجه اسماعیلیان فاطمی به علم حدیث نیز محدود بود و آنها در این زمینه به تعالیم و اقوال امامانشان بسنده می‌کردند؛ در هر صورت آنان به احادیث نبوی و روایات منقول از امامان قبلی خود، خاصه امام جعفر صادق (ع)، ارجح بسیار می‌نهادند و بسیاری از این احادیث و اخبار توسط قاضی نعمان، عالم‌ترین فقیه دوره فاطمی، خاصه در دو کتاب *دعائم و شرح الاخبار* (قم، ۱۴۰۹-۱۴۱۲ ق) جمع‌آوری گردیده است.

قاضی نعمان که در اصل بنیان‌گذار علم فقه اسماعیلی بود، از زمان عبیدالله مهدی تا هنگام مرگ خود در ۳۶۳ ق/۹۷۴ م، مقامات مختلفی در دستگاه فاطمیان داشت و عاقبت به عنوان برجسته‌ترین فقیه اسماعیلی نزد معز فاطمی تقرب خاصی یافت. یکی از مهم‌ترین تألیفات فقهی وی، یعنی *دعائم الاسلام*، هنوز مورد استفاده اسماعیلیان مستعلوی - طیبی قرار دارد. فقه اسماعیلیه، تشابهات بسیاری با فقه امامیه دارد، ولی اختلافاتی نیز بین این دو مذهب شیعی، خاصه در زمینه‌های توارث و نحوه اجرای بعضی از فرائض دینی، پدیدار گشته است (نک: فیضی، «قاضی النعمان...»، 1-32، «زبدة...»، جم؛ پونه والا، 109-115؛ مادلونگ، «منابع...»، 29-40).

اسماعیلیان فاطمی پیش از ادواری اسماعیلیان نخستین را درباره تاریخ مذهبی بشر حفظ کردند، ولی به علت آنکه فاطمیان مدعی امامت بودند، به تدریج تغییراتی در نظریه اسلاف خود در زمینه امامت پدید آوردند. به طور خاص، آنها طول دوره ششم تاریخ، یعنی دوره اسلام، و شمار امامان آن دوره را مورد تجدیدنظر قرار دادند، به طوری که تداوم نامحدود در امامت و وجود بیش از ۷ امام در دوره اسلام امکان‌پذیر گردد. فاطمیان که تا مذهب خود را خلفای امام قائم، محمد بن اسماعیل می‌دانستند، مدعی بودند که مسئولیت اجرای تدریجی وظایف وی را به عنوان قائم بر عهده گرفته‌اند. در زمان مستنصر فاطمی، نوعی تعبیر روحانی نیز درباره ظهور محمد بن اسماعیل اتخاذ شده بود، زیرا اسماعیلیان فاطمی دیگر در انتظار رجعت جسمانی وی نبودند. در دوره همو، اسماعیلیان فاطمی معتقد بودند که در آخرالزمان یکی از امامان اسماعیلی از اعقاب محمد بن اسماعیل و مستنصر فاطمی به عنوان قائم و ناطق هفتم، آغازگر آخرین دوره تاریخ بشر خواهد بود (مؤید، *المجالس*، ۳۶۳/۱؛ صوری، ۷۱-۴۱، ناصر خسرو، وجه دین، ۱۳، ۱۶، ۴۳، جم، زاد، ۴۷۶-۴۸۴، جامع...، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۶۳-۱۶۵؛ نیز مادلونگ، «امامت»، 127-132).

تنها یک بار در یکی از آثار خود (الریاض، ۱۵۷) ذکر کرده است. تردید نیست که نظام کرمانی بیش از نظام داعیان قمرطی متقدم از تفکر نوافلاطونی متأثر بوده است.

فلسفه نوافلاطونی در رسائل اخوان الصفا نیز به وضوح انعکاس یافته است. ارتباط گروه مؤلفان موسوم به اخوان الصفا (ه م) و مجموعه ۵۲ رساله معروف آنها با نهضت اسماعیلیه اکنون دیگر قابل تردید نیست، اگر چه ماهیت خاص این ارتباط هنوز مبهم مانده است. خود اسماعیلیان از قرون وسطی این رسائل را که در برگیرنده تمامی علوم شناخته شده زمان بوده است، به یکی از امامان نخستین خود در دوره ستر، یعنی احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل، منسوب کرده‌اند (ادریس، ۳۶۷/۴-۳۹۴). از طرف دیگر، بر اساس تذکرات ابوحیان توحیدی (د ح ۴۱۴/ق ۱۰۲۳ م)، به نظر می‌رسد که این رسائل توسط شماری از کاتبان و عالمان که با نهضت اسماعیلیه مرتبط بوده، و در بصره می‌زیسته‌اند، در اواسط قرن ۴/ق ۱۰ م تألیف شده باشد (ابوحیان، ۴/۲ به بعد، ۱۵۷-۱۶۰؛ قاضی عبدالجبار، ۶۱۰ به بعد؛ استرن، «اطلاعات...»، 405-428). بعضی از محققان معاصر نیز عقیده دارند که شماری داعی اسماعیلی با همکاری دانشمندان غیر اسماعیلی رسائل را در دهه‌های قبل از تأسیس خلافت فاطمیان، بین سالهای ۲۶۰ ق و ۲۹۷ ق/۸۷۴ و ۹۱۰ م، تألیف کرده بودند. به عقیده این گروه، اشعار و مطالبی که مربوط به دوره‌های متأخر است، توسط کاتبان بعدی به رسائل اخوان الصفا افزوده شده است (همدانی، «ابوحیان...»، 345-353، «تنظیم...»، 97-110).

در هر صورت، به نظر می‌رسد که اعضای گروه اخوان الصفا اگر هم در قرن ۴ ق می‌زیسته‌اند، پیر و دعوت فاطمی نبوده‌اند، زیرا تعالیم خود را به هفتمین امام اسماعیلیه، یعنی همان مهدی موعود که قمرطیان منتظر رجعتش به عنوان قائم بودند، نسبت داده‌اند. جهان‌شناسی اخوان الصفا نیز همانند نظام‌های نسفی و دیگر داعیان قمرطی آن زمان، مبتنی بر فلسفه نوافلاطونی بوده است. رسائل اخوان الصفا هیچ‌گونه تأثیری بر ادبیات دوره فاطمی بر جا نگذاشت و مؤلفان اسماعیلی آن دوره نیز اشارهای به این اثر عظیم ندارند؛ ولی از حدود دو قرن بعد از زمان تألیف، این رسائل اهمیت ویژه‌ای در آثار اسماعیلیان طیبی در یمن پیدا کرد، به طوری که ابراهیم بن حسین حامدی (د ۵۵۷ ق/۱۱۶۲ م) و شماری از جانشینان وی به عنوان داعیان مطلق مستعلوی-طیبی پیوسته این رسائل را مورد مطالعه قرار داده، و بر آن تفاسیر مختلف نوشته‌اند.

آغاز افتراقات و پایان خلافت فاطمی: پس از مرگ خلیفه مستنصر، افضل پسر بدر الجمالی که در مقام وزارت، اقتداری تمام داشت، توانست به قصد مستحکم ساختن موقعیت خود و با اعمال نفوذ، نزار فرزند ارشد مستنصر را که نص امامت و خلافت بر او قرار گرفته

سپس حیوانات (با نفس جسته) و سرانجام، انسان (با نفس ناطقه) پدیدار شده است. برای تطبیق بیشتر بین این جهان‌شناسی و تعالیم اسلامی، بعضی از واژه‌های آن در مورد عالم روحانی با واژه‌های قرآنی پیوند داده شده‌اند. در نتیجه، عقل با «قلم» و «عرش» منطبق شده، و نفس نیز دو مترادف قرآنی خود را در «لوح» و «کرسی» یافته است (ابویعقوب، کشف...، ۴-۱۵، ۲۹-۳۱، اثبات، ۲-۳، ۱۸، ۲۸، ۴۴، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۴۵، «الینایع»، ۲۲-۲۹، ۳۲ به بعد، ۵۶، ۶۱ به بعد، الافتخار، ۳۸-۴۲، «تحفة...»، ۱۴۸ به بعد؛ ناصر خسرو، جامع، ۱۲۰-۲۳۲؛ نیز کرمانی، الریاض، ۵۹-۶۵، ۶۸-۶۹، ۱۰۲ به بعد، ۲۲۰).

این جهان‌شناسی نوافلاطونی-اسماعیلی از زمان معز و با تأیید وی مورد پذیرش دعوت فاطمی که هیچ‌گونه نقشی در تدوین آن ایفا نکرده بود، واقع شد و در دوره‌های بعد داعیان فاطمی مانند خمیدالدین کرمانی و ناصر خسرو جوانب مختلف آن را در فلسفه‌های مابعدالطبیعه خود اصلاح و تکمیل کردند. به طور اخص، داعی کرمانی تا حدودی جهان‌شناسی نوافلاطونی-اسماعیلی جدیدی را بر اساس آثار فلسفی و آثار دیگر داعیان متقدم قمرطی-ایرانی و نیز با استفاده از نظام‌های مابعدالطبیعه فلاسفه اسلامی، خاصه ابن‌سینا، تدوین کرد. این جهان‌شناسی که در راحة العقل کرمانی (تألیف در ۴۱۱ ق/۱۰۲۰ م) تبیین شده است، هیچ‌گاه مورد پذیرش دعوت فاطمی قرار نگرفت، ولی بعدها با تغییراتی مورد استفاده اسماعیلیان طیبی در یمن واقع شد. جهان‌شناسی نوافلاطونی داعی کرمانی، نظامی مبتنی بر ۱۰ عقل جایگزین دو اصل عقل و نفس در نظام قبلی شده است (ص ۱۳۴ به بعد).

در جهان‌شناسی کرمانی که هر یک از حدود دهگانه عالم آسمانی منبعث از حد قبلی بوده است، «عقل» نظام نوافلاطونی پیشین به «عقل اول» تبدیل شد و «عقل دوم» که منبعث اول نیز نامیده می‌شد، جایگزین «نفس» گردید. عقل سوم، یا منبعث دوم که نخستین موجود بالقوه بوده است، با هیولی و صورت منطبق گردید. از دو اصل آغازین، یعنی عقل اول و عقل دوم، ۷ عقل دیگر منبعث شدند که منعکس کننده ۷ کلمه الهی نیز بودند. عقل دهم که عقل فعال نیز نامیده می‌شده، بر عالم جسمانی نظارت داشته است. افزون بر آن، کرمانی ساختارهای عالم جسمانی و سلسله مراتب دنیوی دعوت را در نظام خود با طبقات عالم آسمانی تطبیق کرده بود. در واقع، وی بر همانندی و تمثیل بین طبقات آسمانی و جسمانی از یک سو، و وظایف حدود و سلسله مراتب در این طبقات از سوی دیگر تأکید داشته است.

در حالی که نسفی و رازی و سجستانی بعضی از واژه‌های جهان‌شناسی اولیه اسماعیلیه، مانند جد و فتح و خیال را با معانی دیگری در نظام نوافلاطونی خود حفظ کرده بودند، کرمانی تقریباً تمامی واژه‌ها و مفاهیم متقدم را نادیده گرفت. کرمانی در راحة العقل تنها یک فصل کوتاه به حروف علویه اختصاص داده (ص ۱۲۱-۱۳۱)، و نام دو اصل نخست جهان‌شناسی قبلی («ک-و-ن-ی» و «ق-د-ر») را نیز

بود، از حقوق خود محروم کند و در عوض جوان‌ترین برادر او ابوالقاسم احمد را با لقب المستعلی بالله جایگزین وی سازد. افضل به سرعت مقامات عالی رتبه دولت و دعوت فاطمیان را وادار کرد تا با مستعلی بیعت کنند و او را به جانشینی مستنصر بشناسند. این اقدام بی‌سابقه، نهضت اسماعیلیه را با بحران شدیدی مواجه ساخت و اسماعیلیان که تا آن زمان نهضت واحدی را تشکیل می‌دادند، به زودی به دو شاخه اصلی مستعلویه و نزاریه منقسم شدند. در اواخر سال ۴۸۸/ق/۱۰۹۵م نزار همراه یکی از پسرانش به دستور مستعلی در زندان به قتل رسید (ابن میسر، ۵۹ به بعد؛ ابن دواداری، ۴۴۳/۶ به بعد؛ مقریزی، الخطط، ۴۲۲/۸-۴۲۳، اتعاض، ۱۱/۳ به بعد).

افتراق در جماعت اسماعیلیه به این دو شاخه که از همان ابتدا رقبای متخاصم یکدیگر شدند، به تضعیف کلی و غیر قابل جبران دعوت اسماعیلیه انجامید. اکثر اسماعیلیان مصر و تمامی جماعت اسماعیلی یمن و گجرات و بسیاری از اسماعیلیان شام امامت مستعلی را پذیرفتند، ولی گروه بزرگی از اسماعیلیان شام و تمامی اسماعیلیان عراق و ایران و احتمالاً بدخشان و ماوراءالنهر به نص اول مستنصر وفادار ماندند و نزار را به عنوان نوزدهمین امام خود و جانشین به حق پدرش قبول کردند. در قرون بعدی، مستعلویان و نزاریان به ترتیب در قسمتهای غربی و شرقی دنیای اسلام به بسط دعوتهای مستقل خود پرداختند و مسیرهای مذهبی - سیاسی کاملاً مجزایی را طی کردند. در این میان، اکثر اسماعیلیان در مصر و بسیاری در شام و تمامی جماعت اسماعیلی در یمن مستعلی را به جانشینی مستنصر قبول کرده بودند، با قتل جانشین مستعلی، الامر با حکام الله در ۵۲۴/ق/۱۱۳۰م، مستعلویان با بحران جدیدی مواجه شدند که منجر به انشعاب مستعلویه به دو شاخه حافظیه و طیبیه گردید. آمر چند ماه پیش از مرگش صاحب فرزندی به نام طیب شده بود که تنها پسر او بوده است (ابن میسر، ۱۰۹-۱۱۰؛ استرن، «جانشینی...»، ۱۹۳ به بعد)، اما در وقایع پس از مرگ آمر، عملاً نامی از طیب در میان نیست. عموزاده آمر، ابوالمیمون عبدالمجید که عضو ارشد خانواده فاطمیان، و مدعی قدرت بود، پس از یک سال کشمکش با مخالفان، بر مسند حکومت قرار گرفت. او که ابتدا با عنوان ولیعهد زمام امور را در دست گرفته بود، در ربیع الآخر ۵۲۶، مدعی خلافت و امامت شد و لقب الحافظ لدین الله را برای خود برگزید (ابن ظافر، ۹۴-۱۰۱؛ ابن میسر، ۱۱۳-۱۱۴؛ ابن دواداری، ۵۰۶/۶-۵۵۶؛ مقریزی، الخطط، ۳۵۷/۱، ۴۹۰-۴۹۱، ۱۷/۲-۱۸، اتعاض، ۱۳۵/۳-۱۹۲).

از آنجا که پدر حافظ امامت و خلافت نیافته بود، ادعای وی با اشکالاتی مواجه می‌گردید. از این رو، وی بر آن شد تا برای تبیین مشروعیت امامت و خلافت خود، دست به تنظیم سجلی زند که از طریق آن بتواند خود را جانشین به حق آمر قلمداد کند. این سجل به موارد مختلفی در تاریخ اسلام و فاطمیان استناد داشت و به طور اخص متذکر می‌شد: همان‌گونه که حضرت محمد (ص) عموزاده خویش حضرت

علی (ع) را وصی و جانشین خود قرار داده بوده، آمر نیز شخصاً عموزاده‌اش حافظ را به جانشینی برگزیده بوده است (فلقشندی، ۲۹۱/۹-۲۹۷؛ استرن، همان، ۲۰۷ به بعد). امامت حافظ مورد تأیید رسمی مرکز دعوت مستعلویه در قاهره قرار گرفت و اکثر اسماعیلیان مستعلوی در مصر و شام، و گروهی از مستعلویان یمن که حافظ و جانشینانش را به عنوان امامان خود شناختند، با نامهای حافظیه و مجیدیه اشتهاار یافتند. از طرف دیگر، گروههایی از مستعلویان مصر و شام، و شمار کثیری از مستعلویان یمن ادعاهای حافظ را باطل دانستند و امامت طیب را پذیرفتند که ابتدا با نام آمریه، و پس از تأسیس دعوت مستقل طیبی در یمن، به طیبیه شهرت یافتند.

بخش سوم - اسماعیلیه پس از افتراق نزاری - مستعلوی دعوت ناپایدار مستعلوی - حافظی: سلسله فاطمیان رسماً در محرم ۵۶۷/ سپتامبر ۱۱۷۱ به دست صلاح الدین ایوبی، منقرض شد و صلاح الدین بی‌درنگ مذهب اهل سنت را به مصر بازگردانید؛ وی اسماعیلیان آن دیار را سخت قلع و قمع کرد و تشکیلات مرکزی دعوت حافظی برچیده شد و عاضد آخرین خلیفه فاطمی نیز چند روز پس از شکست، در پی بیماری کوتاهی درگذشت. تا حدود یک قرن پس از مرگ او، شماری از اخلاف وی مدعی امامت حافظیه بودند و هر چند گاه یک بار حرکت و شورشی را در مصر سامان می‌دادند؛ ولی از آن پس بساط مذهب اسماعیلیه و سازمان پنهان دعوت آن کلاً از مصر برچیده شد و در همان زمان، در شام نیز اثری از اسماعیلیان حافظی یافت نمی‌شد (نک: مقریزی، الخطط، ۲۳۳/۱، اتعاض، ۳۴۷/۳-۳۴۸؛ نیز کازانو، ۴۴۵-۴۱۵).

دعوت حافظیه در یمن نیز پیروانی پیدا کرده، و برای مدتی از حمایت رسمی بعضی از حکام و امرای محلی آن گوشه از جنوب عربستان، خاصه بنی زریع و همدانیان برخوردار شده بود، ولی با انقراض این حکومتها در یمن و با ظهور صلاح الدین ایوبی، دعوت حافظیه و پیروانش در آن دیار نیز دوامی نیافت (یحیی بن حسین، ۲۷۹، ۲۹۷-۲۹۸؛ ابن مجاور، ۱۲۶-۱۲۷؛ نیز همدانی، «داعی...»، ۲۸۹-۲۸۸؛ استرن، «جانشینی»، ۲۱۴ به بعد، ۲۵۳؛ دفتری، ۲۸۲-۲۷۵). در هند به نظر نمی‌رسد که حافظیان هرگز توانسته بوده باشند پایگاهی به دست آورند و مستعلویان هند که با صلیخون روابط نزدیک خود را حفظ کرده بودند، مانند آنها، کلاً به جناح طیبی دعوت مستعلویه پیوسته بودند. با توجه به از بین رفتن کامل جماعت حافظی در بلاد اسلامی، از آثار اسماعیلیان مستعلوی - حافظی هیچ‌گونه نمونه‌ای برجای نمانده است.

پایگیری و دوام دعوت مستعلوی - طیبی: دعوت مستعلوی - طیبی پایگاه اصلی و همیشگی خود را در یمن و سپس در شبه قاره هندوستان پیدا کرد. به هنگام انشعاب حافظی - طیبی در دعوت مستعلویه پس از مرگ آمر، ملکه سیده که زمام امور دولت صلیخی در

«بهره» شهرت یافتند. اسماعیلیان گجرات که با یمن صلیحی روابط نزدیک و مستمر مذهبی و تجاری داشتند، همانند ملکه سیده به جناح مستعلوی-طیبی پیوسته بودند، گسترش تدریجی دعوت طیبی در هندوستان، و افزایش جمعیت طیبیان در آن دیار از یک سو، و مساعدتر بودن اوضاع سیاسی برای این دعوت در مقایسه با یمن از سوی دیگر، نظر رهبری دعوت طیبی را از یمن متوجه هندوستان ساخت و در ۹۷۴ق/۱۵۶۶م بود که جلال بن حسن، داعی طیبی هندی تبار، مرکز دعوت مستعلوی-طیبی را از یمن به احمدآباد در گجرات منتقل کرد. جماعت طیبی خود از انشعابات فرقه‌ای مصون نماند و با مرگ داعی مطلق داوود بن عجب شاه، در ۹۹۹ق/۱۵۹۷م، مستعلویان طیبی بر سر جانشینی وی اختلاف پیدا کردند و به دو شاخه داوودیه و سلیمانیه منشعب شدند. اکثر بهره‌های طیبی هندوستان، داوود بن برهان الدین (د ۱۰۲۱ق/۱۶۱۲م) را به جانشینی داوود بن عجب شاه پذیرفتند و به داوودیه معروف گشتند، در حالی که بیشتر طیبیان یمن و گروه کوچکی از بهره‌ها، سلیمان بن حسن هندی (د ۱۰۵۵ق/۱۵۹۷م) را به عنوان بیست و هفتمین داعی مطلق خود شناختند و به سلیمانیه مشهور شدند (نک: محمدعلی، ۱۶۹۳-۲۵۹؛ اسماعیل جی، ۱۱۰-۱۱۲، ۱۴۴-۱۶۸؛ میسر، 27-31؛ دفتری، 299-305).

اکنون کل جمعیت داوودی جهان در حدود نیم میلیون نفر است که چهار پنجم آنها در هندوستان سکنی دارند. بیش از نیمی از بهره‌های داوودی هند در گجرات زندگی می‌کنند و بقیه عمدتاً در بمبئی و نواحی مرکزی هندوستان مسکن گزیده‌اند. در پاکستان و یمن و کشورهای خاور دور نیز گروه‌های پراکنده داوودی یافت می‌شوند. بهره‌های داوودی، همانند اسماعیلیان نزاری هند (خوجه‌ها)، جزو نخستین گروه‌های آسیایی بودند که در قرن ۱۳ق/۱۹م به زنگبار و سواحل شرقی افریقا مهاجرت کردند. از چند دهه پیش، گروه‌هایی از این اسماعیلیان هندی تبار (بهره‌ها و خوجه‌ها) که عمدتاً برای تجارت به افریقا رفته، و تدریجاً در کشورهای شرقی آن قاره، خاصه کنیا و تانزانیا، مقیم شده بودند، به کشورهای غربی در آمریکای شمالی و اروپا مهاجرت کرده‌اند. جمعیت سلیمانیان در یمن نیز، در حال حاضر حدود ۷۰ هزار نفر است که عمدتاً در نواحی شمالی، خاصه حراز و مرز عربستان سعودی، متمرکز هستند. گروه‌های کوچکی از بهره‌های سلیمانی نیز در هندوستان، خاصه شهرهای بمبئی، بروده، احمدآباد و حیدرآباد یافت می‌شوند و در خارج از یمن و هند و پاکستان، مستعلویان طیبی-سلیمانی حضور محسوسی ندارند.

نزاریه در دوره الموت: تاریخ متقدم نزاریان از تاریخ حکومت ضد سلجوقی الموت به رهبری حسن صباح تفکیک‌ناپذیر است. حکومت اسماعیلی در قلعه‌ها که اندکی پیش از بروز اختلاف نزاری-مستعلوی در سلسله جبال البرز شکل گرفته بود، بلافاصله پس از این

یمن را به دست داشت، طیب بن آمر را به عنوان بیست و یکمین امام اسماعیلیان مستعلوی شناخت و روابط خود را با حافظ و خلافت فاطمی قطع کرد و دعوت طیبی را در یمن بنیان گذاشت. برپایه اعتقادات مستعلویان طیبی، آمر فرزند نوزاد خود طیب را به گروهی از داعیان قابل اعتمادش که تحت ریاست ابن مدین نامی بودند، سپرده بوده است و این داعیان، طیب را در دوره پراشوب حکومت حافظ در نقاط امنی پنهان کرده بودند. اسماعیلیان مستعلوی-طیبی معتقدند که امامت آنها در اعقاب طیب که همچنان در استتار مانده‌اند، تداوم یافته است و سرانجام، در پایان دوره فعلی ستر در تاریخ مذهبی بشر، یکی از همین امامان ظهور خواهد کرد و آغازگر دوره کشف خواهد گردید.

در بنیان‌گذاری دعوت مستقل طیبیه در یمن داعیانی چون ذؤیب بن موسی داعی مطلق (۵۴۶ق) و همکار او خطاب بن حسن همدانی (د ۵۳۳ق/۱۱۳۹م) نقشی اساسی داشتند. پس از مرگ ذؤیب، ابراهیم بن حسین حامدی به عنوان دومین داعی مطلق طیبی، جهان‌شناسی نوافلاطونی-اسماعیلی داعی کرمانی را به گونه‌ای مبتکرانه با نظریات اساطیری در هم آمیخت و بر آن اساس جهان‌شناسی خاصی را در کتاب کنز الولد خود تدوین کرد که به عنوان نمونه مورد استفاده متفکران متأخر طیبی واقع شد و رسائل اخوان الصفا نیز توسط همین داعی به محافل طیبیان یمن راه یافت. مقام داعی مطلق تا ۶۰۵ق/۱۲۰۸م در دست اعقاب داعی ابراهیم حامدی باقی مانده بود و از آن پس، ریاست دعوت به بنی ولید الانف، شاخه‌ای از قریش در یمن انتقال یافت. تا اواسط قرن ۱۰ق/۱۶م، مقر دعوت طیبیه همچنان در حراز (غرب یمن) قرار داشت. در زمینه اصول عقاید و تفکر، مستعلویان طیبی ادامه دهنده تعالیم و سنن اسماعیلیان فاطمی بوده‌اند. آنان مجموعه‌ای بزرگ از کتب و رسائل خطی را که از عهد فاطمی برجای مانده بود، و به «الخرانه المکتونه» شهرت داشت، حفظ نمودند و از قرن ۱۰ق به تدریج این میراث را به گجرات نیز انتقال دادند. مستعلویان طیبی، همانند اسماعیلیان فاطمی، برای ظاهر و باطن دین و احکام شرعی اهمیت یکسانی قائل بوده‌اند و علاقه دوره فاطمی را به جهان‌شناسی و پیش ادواری تاریخ که اجزاء عمده تشکیل دهنده نظام حقایق مستعلویان نیز شدند، حفظ کردند، ولی طیبیان اصلاحاتی نیز در تعالیم مذهبی-فلسفی خود وارد نمودند که به نظام حقایق آنها ویژگی‌های خاصی می‌بخشید (نک: حامدی، ۳۲-۱۵۶؛ علی بن محمد، الذخیره، ۲۴-۸۳، ۱۱۰-۱۱۲، تاج العقائد، ۱۸ به بعد، ۴۰-۷۲؛ حسین بن علی، ۱۰۰-۱۳۰؛ نیز کرین، «تاریخ...»، 124-136، I/، «زمان»، 103-117، 76-84، 65-71، 37-58، 161-167، 173-181؛ فکی، 109-138؛ دفتری، 291-297).

از آغاز پیدایی دعوت طیبیه، داعیان مطلق از یمن به طور دقیقی امور دعوت طیبی را در هند، خاصه گجرات، زیر نظر داشتند؛ از هنگام ورود نخستین داعیان اسماعیلی به گجرات در ۴۶۰ق/۱۰۶۸م، جماعت اسماعیلی در غرب شبه قاره هند به تدریج گسترش یافت و این جماعت از هندیان اسماعیلی که عمدتاً اصل و نسب بومی داشتند، به زودی با نام

اختلاف، مهم‌ترین پایگاه فرقه نزاری گشت. این حکومت که مرکزش معمولاً در قلعه مستحکم کوهستانی الموت، واقع در نزدیکی طالقان قزوین، قرار داشت، به نهضت نزاریه قدرت سیاسی مهمی بخشیده بود و عاقبت تنها در مقابل حملات بی امان مغولان متعرض شد. حسن صباح که در واقع دعوت مستقل نزاریه را بنیان نهاده بود، ارتباطات آن دعوت و شخص خود را با قاهره کاملاً قطع کرد.

در دوره ۱۷۱ ساله الموت، اسماعیلیان نزاری توانستند با رهبرهای اولیه حسن صباح، دعوت مستقل خود را که دیگر هیچ‌گونه ارتباطی با قاهره و حکومت فاطمی و دعوت مستعویه نداشت، بنیان‌گذاری کنند و در نواحی مختلف، خاصه ایران و عراق و شام، بسط دهند. در زمینه تفکر و نظام نظری، نزاریان کمتر از مستعویان ادامه دهنده سنن و تفکر اسماعیلیان فاطمی بودند، به طوری که از ابتدا مسلمانان غیر اسماعیلی نهضت آنها را «دعوت جدید» می‌خواندند و آن را متمایز از «دعوت قدیم»، یعنی دعوت اسماعیلیان فاطمی می‌دانستند. در واقع، اسماعیلیان نزاری ایران که از فارسی به عنوان زبان مذهبی خود نیز استفاده می‌کردند، رفته رفته با آثار دوره فاطمی بیگانه شدند؛ ولی در شام مکتوبات اسماعیلیان فاطمی تا حدودی مورد استفاده نزاریان آن دیار قرار گرفته است؛ از این رو، آنها شماری از کتب آن دوره، از جمله آثار قاضی نعمان را حفظ کرده‌اند.

نادیده نباید گرفت که پس از افتراق نزاری-مستعلوی، نزاریان در شناخت امام خود با بحران مهمی مواجه بودند؛ با وجود اینکه از نزار، اعقاب ذکور بر جای مانده بود، هیچ یک از آنان پس از مرگ نزار به طور علنی مدعی امامت نشدند و حسن صباح و دو جانشین بعدی وی، نام امام یا امامانی را پس از نزار ذکر نکردند. بر روی سکه‌هایی نیز که از زمان محمد بن بزرگ امید (د ۵۵۷ ق/۱۱۶۲ م)، سومین خداوند الموت، بر جا مانده، نام خود نزار به عنوان آخرین امام نزاری ذکر شده است (نک: مایلز، ۱۵۲-۱۵۵)، بدین ترتیب، در آن زمان نزاریان در واقع به «دوره ستر» دیگری داخل شده بودند و در چنان اوضاعی حسن صباح اندکی پس از افتراق نزاری-مستعلوی ریاست عالی دعوت را در سرزمینهای شرقی به دست گرفته بود. در «دوره ستر» که امام نزاری از چشم پیروانش پنهان بود، حسن صباح به عنوان حجت امام مستور یا نماینده تام الاختیار وی شناخته شد، در حالی که نزاریان همچنان منتظر بودند تا توسط حسن از تاریخ ظهور قریب الوقوع امام خود و هویت وی آگاه شوند (نک: هفت باب...، ۲۱؛ نصیرالدین، ۱۴۸؛ ابواسحاق، ۲۳؛ خیرخواه، کلام پیر، ۵۱، ۶۸، تصنیفات، ۵۲، ۱۰۲). به نظر می‌رسد که همزمان با تعویق تدریجی در ظهور امام نزاری، دو جانشین بعدی حسن نیز همچنان به عنوان حجت امام مستور تلقی می‌شده‌اند و بر همین اساس عالی‌ترین مرجع دعوت نزاریه بوده‌اند (نک: شهرستانی، ۱۷۱/۱-۱۷۲).

به رغم فشارها و حملات ممتد سلجوقیان به قلاع و پایگاههای نزاریان، دعوت نزاریه با موفقیت کم و بیش در شهرها و نواحی

کوهستانی ایران اشاعه می‌گردید و دامنه نفوذ آن گاه تا اصفهان، مقر حکومت سلجوقیان گسترش می‌یافت. از حدود سال ۴۹۵ ق/۱۱۰۲ م، حسن صباح فعالیت‌های دعوت را به شام نیز بسط داد و از همان زمان پیوسته داعیانی از الموت، برای تشکیل بخشیدن به نزاریان شام و رهبری آنها، و همچنین اشاعه دعوت در میان مسلمانان غیر اسماعیلی آنجا، به شام فرستاده می‌شدند. این داعیان که ریاست دعوت نزاریه را در شام بر عهده می‌گرفتند، در زمینه سیاست‌های کلی مجری دستورهای الموت بودند (نک: رشیدالدین، ۱۲۱-۱۲۲؛ کاشانی، ۱۵۶-۱۵۷؛ ابن قلانسی، ۱۵۱-۱۵۶؛ راوندی، ۱۵۸-۱۶۱).

حسن صباح که مؤسس دولت و دعوت مستقل نزاریه بود و سیاستها و شیوه‌های کلی مبارزاتی نزاریان را شخصاً طراحی می‌کرد، متفکر برجسته‌ای نیز بود و آثار مهمی در زمینه تعالیم این شاخه از اسماعیلیه تألیف کرده بود. برخلاف اسماعیلیان فاطمی و مستعلوی، نزاریان از ابتدا، علاقه‌ای به تفکر در زمینه‌های جهان‌شناسی و تاریخ ادواری نشان نمی‌دادند و کوششهای خود را عمدتاً صرف مطالعه نظریه شیعی درباره امامت و به ویژه اهمیت تعالیم امام اسماعیلی می‌کردند. حسن صباح خود رساله‌ای به زبان فارسی به نام فصول اربعه در این زمینه تألیف کرده بود که اکنون نایاب است، ولی قطعه‌هایی از آن به عربی توسط شهرستانی (۱۷۶/۱-۱۷۸) نقل شده است (نیز نک: هاجسن، ۵۱-۶۱؛ دفتری، ۳۶۷-۳۷۱). حسن که به اصل شیعی تعلیم با تأکید بر نقش و اهمیت منحصر به فرد تعالیم معلمان صادق در هر عصر بعد از پیامبر اسلام اهتمام می‌ورزید، نه تنها موضع اهل سنت را در باب مسأله تعلیم باطل اعلام کرد، بلکه عقیده سنتی شیعیان متقدم را نیز مورد انتقاد قرار داد و سرانجام، با طرح مجدد مسأله به گونه جدیدی، نتیجه‌گیری کرد که معلم صادق و امام به حق همواره همان امام اسماعیلی است که در ضمن حقانیت و امامتش نیازی به هیچ‌گونه دلیل و برهانی ندارد. این نظریه تعلیم که تأکید بر استقلال مرجعیت و تعالیم هر یک از امامان داشت، زمینه فکری را برای اصلاحات اعتقادی نزاریان در دوره‌های بعد آماده ساخت. نظریه تعلیم آنچنان نقش عمده‌ای در اصول عقاید نزاریان نخستین احراز کرد که پیروان دعوت نزاریان به اهل تعلیم و تعلیمیه نیز معروف شدند.

چهارمین خداوند الموت، حسن دوم که نزاریان اصطلاح «علی ذکره السلام» را به نامش اضافه کردند و سرانجام، امامت وی را پذیرا شدند، بانی انقلابی عظیم در تعالیم اسماعیلیه نزاری گردید. حسن دوم که به تاریخ و تعالیم اسماعیلیان متقدم توجه خاص داشت و از علم تأویل نیز بهره کافی برده بود، در ۵۵۷ ق/۱۱۶۲ م، هنگامی که نزاریان هنوز وی را به عنوان فرزند محمد بن بزرگ امید (بزرگ امید جانشین حسن صباح) می‌شناختند، به ریاست دعوت و دولت نزاریان رسید و به سرعت مقدمات اصلاحات اعتقادی خود را فراهم کرد. در ۱۷ رمضان ۵۵۹ حسن دوم طی مراسم ویژه‌ای در الموت و در حضور گروه‌هایی از نمایندگان جماعات نزاری مناطق مختلف، به عنوان داعی و حجت امام

دوم، بعضی از نزاریان از انزوای جامعه نزاری تحت تعالیم قیامت ناخرسند شده بودند. حسن، فرزند و ولیعهد محمد دوم نیز به این گروه تعلق داشت و بلافاصله پس از آنکه با مرگ پدر در ۶۰۷ق، به قدرت رسید، آشکارا طریقه اسلافش را نفی، و تعالیم قیامت را نسخ کرد. جلال الدین حسن سوم اعلام کرد که خودش به مذهب اهل سنت گرویده است و از پیروانش هم خواست تا شریعت را دقیقاً، و به نحوی که مورد قبول اهل سنت است، مراعات کنند.

سیاست محمد دوم در تبعیت از شریعت، در محافل نزاری پس از درگذشت او و جانشینی پسرش علاء الدین محمد سوم، چندان با جدیت دنبال نگردید و در عهد وی، تعالیم مربوط به دعوت قیامت بار دیگر تا حدودی در میان نزاریان ترویج می شد. در دوران محمد سوم، علمای نزاری کوشش کردند تا وجهی برای سیاستها و تعالیم ظاهراً متناقض مربوط به دوره های حسن دوم، محمد دوم (دعوت قیامت)، حسن سوم (سنی گرایی نزاریه) و محمد سوم (احیای قسمتهایی از تعالیم قیامت)، بیان کنند و نشان دهند که این تعالیم ظاهراً مختلف، در اصل منعکس کننده واقعیات معنوی همانند و حقایق یکسانی بودند؛ زیرا هر یک از امامان نزاری به اقتضای نیازهای زمان خود عمل کرده بودند. در نتیجه این کوششها که در آثار اسماعیلی منسوب به نصیر الدین طوسی، خاصه روضۃ التسلیم، انعکاس یافته است، تعالیم جدیدی تدوین شد که به «نظریه ستر»، با معنای جدیدی از مفهوم ستر، معروف شده است. بر پایه این نظریه، پذیرش شریعت اهل سنت در زمان حسن سوم به منزله بازگشت به حالت «تقیه» و دوره «ستر» بوده که طی آن بار دیگر «حقیقت» - به رغم آنکه امام خودش در استتار نبوده - همچنان در باطن دین مکتوم می مانده است؛ ولی در زمان حسن دوم و محمد دوم که دوره «قیامت» بوده، معرفت «حقیقت» و معنویت امام برای جماعت نزاریه امکان پذیر شده، و از این رو، در آن دوره نیازی به پرده «تقیه» و اجرای دقیق احکام شرعی وجود نداشته است. بدین طریق، شریعت با تقیه که در دوره ستر واجب است، منطبق شد و حقیقت با قیامت انطباق یافت که همان دوره حقیقت است که در آن پرده تقیه برداشته می شود و دیگر نیازی به شریعت باقی نمی ماند (نصیر الدین، ۶۲-۶۳، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۱۰-۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۴۵؛ نیز نک: ابواسحاق، ۴۳؛ خیرخواه، همان، ۶۷، تصنیفات، ۱۸-۱۹).

نزاریه پس از سقوط الموت: برخلاف اظهارات جونی (۲۷۵/۳-۲۷۸) و دیگران، امانت و کل جماعت اسماعیلیان نزاری در ایران در ۶۵۴/۱۲۵۶م به دست مغولان منهدم نگردید؛ بلکه گروههای پراکنده ای از نزاریه همچنان در دیلم و قهستان باقی ماندند و شمار بسیاری از نزاریان خراسانی که از تیغ مغول رهایی یافته بودند، نیز به نواحی مجاور در افغانستان و سند مهاجرت کردند. در طی دو قرن که مبهم ترین دوران تاریخ نزاریان بعد از الموت است، جماعت نزاریه برای حفظ بقای خود مجبور بوده است تا به شدیدترین وجهی تقیه کند و به تدریج هویت واقعی خود را در پوشش ظاهری تصوف کتمان نماید. در این دوره از

مستور خطبه ای ایراد کرد که ظاهراً از جانب شخص امام برای پیروانش ارسال شده بود. حسن طی آن مراسم از منبر ویژه ای خطاب به حاضران اعلام کرد که امام زمان شما را درود و رحمت فرستاده، و بندگان خاص گزیده خویش خوانده، و بار تکلیف شریعت از شما برگرفته، و شما را به قیامت رسانیده است.

چند هفته بعد در ۸ ذی قعدة ۵۵۹، همان خطبه و پیام امام به علاوه پیامی از جانب خود حسن که در آن اکنون خود را خلیفه امام نیز معرفی می کرد، طی مراسم مشابهی در مؤمن آباد، واقع در شرق بیرجند که مقر محتشم نزاریان قهستان بود، برای نزاریان آن منطقه قرائت شد. از آن سال به بعد، نزاریان همه ساله روز ۱۷ رمضان را به عنوان «عید قیامت» جشن می گرفتند. طی این مراسم، حسن دوم وقوع قیامت و فرارسیدن آخر الزمان را اعلام کرده بود، یعنی همان دوره واپسین تاریخ مقدس که اسماعیلیان از آغاز تاریخ خود در انتظارش بودند و همان طور که در ارتباط با قیامت انتظار می رفته است و اسماعیلیان متقدم بیان کرده بودند، شریعت اسلام نیز می بایست منسوخ می گردید. در منابع تأکید شده که حسن دوم قیامت و معاد و بهشت و دوزخ را تأویل، و تعبیرهای روحانی و معنوی مختلفی از آنها ارائه می کرده است. بر این اساس، قیامت در واقع حاکی از تجلی حقیقت نامکثوم در ذات معنوی شخص امام نزاری بوده است و از این رو، مؤمنان، یعنی آنهایی که به دعوت نزاریه گرویده بودند و از امام نزاری پیروی می کردند، دیگر قادر به درک و شناخت حقیقت، یعنی باطن غایی شریعت، بودند.

امام نزاری به عنوان شخصی که قیامت را اعلام کرده، و مؤمنان را از دوره شریعت به دوره قیامت رسانده بود، به مرتبه والاتر قائم قیامت دست یافته، دعوتش نیز دعوت قیامت بوده است. همان طور که اوضاع قیامت و زندگی در بهشت ایجاب می کرده است، مؤمنان دیگر مجبور به اجرای احکام شرعی و فرائض دینی نبودند، زیرا در آخرت که دوره حساب رسی است - به عکس این دنیا - همه «حساب» است و دیگر نیازی به «عمل» نخواهد بود. در فصولی که حسن دوم پس از اعلام قیامت به اطراف می فرستاده، به گونه های مختلف و به طور تلویحی وانمود می کرده است که خودش دست کم به معنای روحانی کلمه، همان امام زمان از اخلاف نزار بن مستنصر که نزاریان انتظارش را می کشیدند، بوده است، اگر چه در ظاهر او را فرزند محمد بن بزرگ امید دانسته بودند (نک: جونی، ۲۲۵/۳-۲۳۰، ۲۳۷-۲۳۹؛ رشید الدین، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۰؛ کاشانی، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۵؛ هفت باب، ۱۹-۲۴، ۲۷-۳۰، ۳۸-۴۰؛ نصیر الدین، ۶۲-۶۳، ۸۳-۸۴، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۲۸-۱۲۹؛ ابواسحاق، ۱۹، ۲۴، ۳۸، ۴۷، ۵۳، ۶۵؛ خیرخواه، کلام پیر، ۱۱۵-۱۱۶).

در دوره نورالدین محمد دوم (۵۶۱-۶۰۷/۱۱۶۶-۱۲۱۰م)، فرزند و جانشین حسن دوم، دعوت قیامت و تعالیم مربوط به آن ادامه پیدا کرد و به صورت دقیق تری تنظیم و تدوین یافت و محمد دوم در مواردی تعلیقات حسن دوم را صراحت بیشتر بخشید. در اواخر دوران محمد

قاسم‌شاهی که در حدود سال ۸۶۸/ق ۱۲۶۴م به امامت رسید، دوره جدیدی در تاریخ نزاریان این شاخه آغاز شد که تا آخر قرن ۱۱/ق ۱۷م به طول انجامید. طی این دو قرن که در تاریخ نزاریه به دوره انجندان معروف شده، مقر دعوت نزاریان قاسم‌شاهی همچنان در انجندان قرار داشته است. در دوره انجندان که دوره تجدید حیات در دعوت نزاریان قاسم‌شاهی بوده است، امامان این جماعت نه تنها پیروانی جدیدی یافتند، بلکه توانستند ارتباطات مستقیم خود را با گروه‌های پراکنده پیروانشان در نقاط دور دست، خاصه در هندوستان و آسیای مرکزی برقرار کنند و آن گروه‌ها را تحت رهبری متمرکز درآورند. در این دوره، امامان قاسم‌شاهی مصرأ اطاعت از امام وقت و پرداخت مرتب و کامل وجوهات مذهبی را به عنوان مهم‌ترین فرایض به پیروانشان که اکنون «اهل حقیقت» نیز خوانده می‌شدند، گوشزد می‌کردند (نک: پندیات...، ۱۱، ۳-۲، ج۱).

از اوایل دوره انجندان کار تألیف آثار اسماعیلیان نزاری نیز برای نخستین بار بعد از سقوط الموت احیا شد و مؤلفانی مانند ابواسحاق قهستانی (نیمه دوم قرن ۹/ق ۱۵م) و خیرخواه هراتی (د بعد از ۹۶۰/ق ۱۵۵۳م) دست به تألیف آثاری زدند که عمدتاً بر اصول عقاید نزاریان در اواخر دوره الموت مبتنی بود. در نتیجه فعالیت‌های گسترده داعیان قاسم‌شاهی که تا اواخر دوره انجندان بیشتر از عنوان «معلم» استفاده می‌کردند، دعوت این شاخه از نزاریه در بلاد مختلف خراسان و عراق عجم و کرمان و افغانستان و بدخشان و ترکستان و هندوستان گسترشی قابل ملاحظه یافت، به طوری که اکثر نزاریان مؤمن‌شاهی نیز تا اواخر قرن ۱۱/ق ۱۷م پیرو امامان قاسم‌شاهی شده بودند (نک: دفتری، 451-462، 467-478).

در دوره انجندان، امامان قاسم‌شاهی یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های خود را در شبه‌قاره هند به دست آوردند. تاریخ آغاز دعوت نزاریه در هند نامعلوم است و تألیفات مذهبی نزاریان هند معروف به گِئان^۱ که منعکس‌کننده روایات سنتی و حماسی فرقه‌ای و مجلی است، از نظر اطلاعات تاریخی فاقد اهمیت است. در هر صورت، به نظر می‌رسد که دعوت نزاریه پیش از نیمه اول قرن ۷/ق ۱۳م هیچ گونه فعالیت‌ی در هند نداشته است. طبق روایات سنتی نزاریان هند، ستگور نور^۲ نخستین داعی نزاری بوده که از دیلمان به گجرات فرستاده شده، و در شهر پاتان^۳ موفقیت‌های بسیاری کسب کرده بوده است؛ ولی اطلاعات صحیح‌تر نشان می‌دهد که داعیان نزاری برای اولین بار در دهه‌های واپسین دوره الموت به سند گسیل شده‌اند و دعوت نزاریه تا مدت‌ها پس از سقوط الموت در ملتان و دیگر بلاد سند متمرکز بوده است (نک: نانجی، 50-96؛ میسرا، 12 به بعد، 54-65؛ هلیستر، 335-363). پیر شمس‌الدین ظاهراً نخستین فردی بوده که در زمان قاسم شاه دعوت نزاریه را در ملتان تشکیل داده بوده است؛ نواده او پیر صدرالدین، بسیاری از هندوهای را

امامان نزاریه و ارتباط نزاریان با امامان خود تقریباً چیزی دانسته نیست. تألیفات اسماعیلیان نزاری نیز در این برهه از تاریخ، ناچیز بوده، و آثار بسیار معدودی از آن دوران به زبان‌های فارسی و عربی و زبان‌های رایج در هند که مورد استفاده نزاریان مناطق مختلف بوده، بر جا مانده است (نک: دفتری، 435-446). از دانسته‌های محدود، این است که با مرگ شمس‌الدین محمد، بیست و هشتمین امام نزاری که در حدود ۷۱۰/ق ۱۳۱۰م اتفاق افتاد، اولین انشعاب در جماعت نزاریه پدیدار گشت. مؤمن‌شاه و قاسم‌شاه، فرزندان شمس‌الدین محمد بر سر جانشینی پدر اختلاف پیدا کردند و امامت هر یک از آنها مورد پذیرش گروه‌هایی از نزاریان قرار گرفت و در نتیجه جماعت نزاریه به دو شاخه مؤمن‌شاهی (یا محمدشاهی) و قاسم‌شاهی منقسم گردید (نک: ایوانف، «شاخه‌ای...»، 57-79؛ تامر، ۵۸۱-۶۱۲). ابتدا اکثر نزاریان شام و دیلم و بدخشان به شاخه مؤمن‌شاهی پیوستند و نزاریان قاسم‌شاهی ظاهراً تا مدتی در اقلیت بودند.

درباره امامان مؤمن‌شاهی و فعالیت‌های آنها اطلاعات محدودی در دست است و تنها اخباری جسته و گریخته از فعالیت‌های برخی از آنان در دیلم، سلطانیه و هند رسیده است. چهلمین و آخرین امام نزاریان مؤمن‌شاهی، امیر محمد باقر بود که در ۱۲۱۰/ق ۱۷۹۵م برای آخرین بار با پیروان خود در شام تماس گرفت و دیگر از وی خبری نشد (همو، ۵۹۷-۵۹۸). هم‌اکنون، نزاریان مؤمن‌شاهی تنها در سوریه، در نواحی مصیاف و قدومس، یافت می‌شوند و در آنجا به جعفریه شهرت دارند. این شاخه از مؤمن‌شاهیان، ظاهراً با حفظ ویژگی‌های اعتقادی نزاریه، هنوز در انتظار ظهور امام مستور خود از اعقاب امیر محمد باقر هستند و در احکام شرعی پیرو مذهب شافعی‌اند.

در شاخه نزاری قاسم‌شاهی نیز امامان از مخفی‌گاه‌های مختلف خود در آذربایجان، فعالیت‌های بسیار محدود دعوت خود را رهبری می‌کردند. در مورد قاسم‌شاه و دو جانشین وی اسلام‌شاه و محمد بن اسلام‌شاه، اطلاعات چندانی در دست نیست. به نظر می‌رسد که اسلام‌شاه (د ح ۸۲۹/ق ۱۴۲۶م و معاصر امیر تیمور) مقر خود را برای همیشه از آذربایجان به حومه قم در ایران مرکزی منتقل کرده بوده است؛ به احتمال قوی در زمان همو قریه انجندان، واقع در دشت فراهان بین اراک و قم، به عنوان محل دائمی استقرار امامان قاسم‌شاهی و مرکز دعوتشان برگزیده شده بوده است. از هنگام سقوط الموت، امامان قاسم‌شاهی و پیروانشان در ایران تدریجاً به میزان قابل توجهی در پوشش تصوف تقیه می‌کردند و جماعت اسماعیلیان نزاری-قاسم‌شاهی در ظاهر به صورت یکی از طریقه‌های صوفی درآمده بود و امامان قاسم‌شاهی نیز همانند قطب‌های صوفی از عناوین مرشد و پیر و شیخ استفاده می‌کردند.

از زمان مستنصر دوم، فرزند محمد بن اسلام‌شاه و سی و دومین امام

مذهبی پراکنده هستند.

در شبه قاره هند خوجه‌های نزاری عمدتاً در نواحی سند، کاج^۱، گجرات و بمبئی زندگی می‌کنند و گروه‌های دیگری از نزاریان قاسم‌شاهی در نواحی چیترا^۲، گلگیت^۳ و هونزا^۴ در شمال جامو و کشمیر، و شمال غرب پاکستان یافت می‌شوند که در منطقه با نام محلی مولایی شهرت دارند. افزون بر آن، از حدود سال ۱۹۷۰م، شمار بسیاری از خوجه‌های نزاری از هند و پاکستان و نیز آفریقا به کشورهای غربی، خاصه آمریکای شمالی و انگلستان مهاجرت کرده‌اند. در نتیجه، اسماعیلیان نزاری پیرو آقاخان اکنون متعلق به یک جامعه بین‌المللی و بسیار پراکنده با نژادها و زبانهای مختلفند که تنها از لحاظ اصول عقاید مذهبی و میراث تاریخی فرقه‌ای صاحب وجوه مشترکی هستند.

ماخذ: آمر باحکام الله، منصور، الهدایة الامریة، به کوشش آصف فیضی، بمبئی، ۱۹۳۸م؛ ابن‌نفری‌بردی، النجوم؛ ابن‌حماد، محمد، اخبار ملوک بنی‌عبید، به کوشش و ندره‌دین، الجزایر، ۱۹۲۷م؛ ابن‌حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م؛ ابن‌دواداری، ابوبکر، کنز الدرر، جزء ششم، به کوشش صلاح‌الدین منجد، قاهره، ۱۹۶۱م؛ ابن‌ظافر، علی، اخبار الدول المنقطعة، به کوشش ا. فره، قاهره، ۱۹۷۲م؛ ابن‌غذاری، احمد، بیان المغرب، به کوشش کولن و لوی پرووانسال، لیدن، ۱۹۲۸-۱۹۵۱م؛ ابن‌عنه، احمد، عمدة الطالب، نجف، ۱۳۸۰ق؛ ابن‌قلانسی، حمزه، ذیل تاریخ دمشق، به کوشش آمدروز، لیدن، ۱۹۰۸م؛ ابن‌مجاور، یوسف، تاریخ المستعصر، به کوشش لوفگرن، لیدن، ۱۹۵۱-۱۹۵۲م؛ ابن‌میسر، محمد، اخبار مصر، به کوشش ایمن فؤاد سید، قاهره، ۱۹۸۱م؛ ابن‌ندیم، الفهرست؛ ابواسحاق قهستانی، هفت باب، به کوشش ایوانف، بمبئی، ۱۹۵۹م؛ ابویان توحیدی، الامتاع و الموائنة، به کوشش احمد امین و احمد زین، قاهره، ۱۹۳۹-۱۹۴۲م؛ ابویعقوب سجستانی، اسحاق، اثبات النبوة، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۶م؛ همو، الانخار، به کوشش مصطفی‌غالب، بیروت، ۱۹۸۰م؛ همو، «تحفة المستجیبین»، خمس رسائل اسماعیلیه، به کوشش عارف تامر، سلمیه، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۶م؛ همو، کشف المحجوب، به کوشش هانری کرین، تهران، ۱۳۲۷ش/۱۳۲۹م؛ همو، «الینایح»، ایران و یمن (سه رساله اسماعیلی)، به کوشش هانری کرین، تهران، ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م؛ ادریس بن حسن، عین الاخبار، به کوشش مصطفی‌غالب، بیروت، ۱۹۷۳-۱۹۷۸م؛ اربعة کتب اسماعیلیه، به کوشش اشتر و تمان، گوتینگن، ۱۹۲۳م؛ اسماعیل‌جی، حسن علی، اخبار الدعاة الاکرمین، رجبکوت، ۱۹۳۷م؛ اشعری، علی، مقالات الاسلامیین، به کوشش ریتز، استانبول، ۱۹۲۹-۱۹۳۰م؛ برتلس، آبی، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرن‌بور، تهران، ۱۳۲۶ش؛ بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به کوشش ابراهیم رمضان، بیروت، ۱۳۱۵ق/۱۹۹۲م؛ بنداری، فتح، زیدة النصرة، به کوشش هوتسا، لیدن، ۱۸۸۹م؛ پندیات جوانمردی، از موعظات مستصر دوم، به کوشش ایوانف، لیدن، ۱۹۵۳م؛ تامر، عارف، «فروع الشجرة الاسماعیلیة الامامیة»، المشرق، ۱۹۵۷م، ج ۵۱؛ ثابت بن سنان، «تاریخ اخبار القرامطة»، اخبار القرامطة، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۸۲م؛ جعفر بن منصور الیمن، سرائر و اسرار النطقاء، به کوشش مصطفی‌غالب، بیروت، ۱۹۸۲م؛ همو، الکشف، به کوشش اشتر و تمان، لندن، ۱۹۵۲م؛ جویی، عظام‌الملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۷م؛ حامدی، ابراهیم، کنز الولد، به کوشش مصطفی‌غالب، ولسلادن، ۱۹۷۱م؛ حسین بن علی ولید، «رسالة المبدأ والمعاد»، ایران و یمن (سه رساله اسماعیلی)، به کوشش هانری کرین، تهران، ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م؛ خیرخواه هراتی، محمد رضا، تصنیفات، به کوشش ایوانف، تهران، ۱۳۳۹ش؛ همو، کلام پیر، به کوشش ایوانف، بمبئی، ۱۹۳۴م؛ دفتری، قهراده، «غزالی و اسماعیلیه»، معارف، ۱۳۶۳ش، ج ۱؛ دلیلی، محمد، بیان مذهب الباطنیة و بطالنه، به کوشش اشتر و تمان، استانبول، ۱۹۲۸م؛

که به کاست لوهانا^۱ و دیگر کاستها تعلق داشتند، به کیش نزاری در آورد و به آنها لقب خوجه داد و ضمن توسعه دعوت در دیگر نواحی شبه قاره هند، در واقع، سازمان اجتماعی نزاریان هند، یا خوجه‌های نزاری را بنیان نهاد.

پیرهایی که در هند به اشاعه تعالیم دعوت نزاری می‌پرداختند، تا مدتها توجه خاصی به اصول عقاید و سنتهای هندوها مبذول می‌داشتند و تعالیم خود را در قالبهای تفکر اساطیری هندوها، و به گونه‌های ویژه‌ای ارائه می‌کردند که برای هندوهای سند و گجرات قابل فهم باشد. در نتیجه، در تألیفات مذهبی خوجه‌ها، یعنی گناهای مختلف که به پیرها منسوب هستند، به گونه‌های متفاوت اصول عقاید متقدم هندوها با تعالیم اسلام و شیعه و اسماعیلیه اختلاط پیدا کرده است. در گناهای نزاری هیچ گونه اثری از عقاید اسماعیلیان متقدم در زمینه‌های جهان‌شناسی و تاریخ ادواری یافت نمی‌شود.

از زمان امامت شاه‌نزار (۱۱۳۴ق/۱۷۲۲م)، مگردعوت قاسم‌شاهی از انجندان منتقل شد و برای دوره‌ای میان قریه کھک، کرمان (و گاه شهر بابک) و یزد در انتقال بود. در جریانهای عهد افشاریه و زندیه، برخی از امامان قاسم‌شاهی به ایفای نقش سیاسی پرداختند و در اوایل عهد قاجار، امام حسنعلی‌شاه که او نیز شخصی متنفذ بود، از سوی فتحعلی شاه قاجار، به لقب «آقاخان» ملقب شد. این لقب به طور موروث مورد استفاده جانشینان وی نیز قرار گرفته است. وی در جریان فعالیتهای سیاسی خود در ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م، پس از جمع‌آوری افراد و تجهیزات لازم و با حمایت پیروانش در شهر بابک، به خصوص ایلات خراسانی و عطاء اللہی آن ناحیه، با نیروهای دولتی در کرمان به جنگ و ستیز پرداخت. در ۱۲۵۷ق آقاخان در سرحد بلوچستان از بیگلربیگی کرمان که در رأس یک لشکر ۲۵ هزار نفری به تعقیب وی پرداخته بود، به سختی شکست خورد و به افغانستان پناهنده شد و بدین ترتیب، دوران امامت نزاریان قاسم‌شاهی در ایران برای همیشه به پایان رسید. از آن به بعد، روابط نزدیکی بین آقاخان اول و دستگاه امپراتوری بریتانیا در هندوستان برقرار شد که به استقرار و استحکام موقعیت مذهبی امام نزاری در آن شبه قاره انجامید. آقاخان اول پس از گذراندن مدت زمانی در افغانستان و سند و کلکته، و مأیوس شدن از مراجعت به ایران سرانجام، در ۱۲۶۵ق/۱۸۴۹م شهر بمبئی را مقر دائمی خود قرار داد و در آنجا تشکیلات وسیعی برای رهبری خوجه‌های نزاری و پیروان دیگرش در خارج از هندوستان به وجود آورد (نک: دوماسیا، ۵۹-۲۵؛ الگار، ۸۱-۶۱؛ دفتری، ۵۱۶-۵۰۴).

اکنون جماعت چند میلیونی اسماعیلیان نزاری-قاسم‌شاهی عمدتاً در کشورهای آسیایی، مانند هند، پاکستان، بنگلادش، چین (در یارکند و کاشغر)، افغانستان، ایران، سوریه و تاجیکستان (خاصه بدخشان)، و در کشورهای آفریقایی، خاصه کنیا و تانزانیا، به صورت اقلیتهای کوچک

Carmathes du Bahrain et les Fatimides, Leiden, 1886; Dumasia, N.M., *The Aga Khan and His Ancestors*, Bombay, 1939; Feki, H., *Les idées religieuses et philosophiques de l'ismaélisme Fatimide*, Tunis, 1978; Fyze, A.A.A., *Compendium of Fatimid Law*, Simla, 1969; id., «Qadi an-Nu'mān, the Fatimid Jurist and Author», *JRAS*, 1934; Halm, H., *Die islamische Gnosis*, Zürich, 1982; id., *Kosmologie und Heilstehe der frühen Ismā'iliya*, Wiesbaden, 1978; id., «Die Sirat Ibn Hauṣab...», *Die Welt des Orients*, 1981, vol. XII; id., «Die Söhne Zikrawaihs und das erste fatimidische Kalifat», *ibid*, 1979, vol. X; Hamdani, A., «Abū Ḥayyān al-Tawhīdī and the Brethren of Purity», *International Journal of Middle East Studies*, 1979, vol. IX; id., «The Arrangement of the Rasā'il Ikhwān al-Ṣafā' and the Problem of Interpolations», *Journal of Semitic Studies*, 1984, vol. XXIX; id., «The Beginnings of the Ismā'ili Da'wa in Northern India, Cairo, 1956; id., «The Dā'i Ḥatīm ibn Ibrāhīm al-Hāmidī and His Book *Tuhfat al-Qulūb*», *Oriens*, 1970-1971, vol. XXXIII-XXIV; id., «Evolution of the Organisational Structure of the Fāṭimī Da'wa», *Arabian Studies*, 1985, vol. III; id. and F. de Blois, «A Re-Examination of al-Mahdī's Letter to the Yemenites on the Genealogy of the Fatimid Caliphs», *JRAS*, 1983; Hodgson, M. G.S., *The Order of Assassins*, The Hague, 1955; Hollister, J. N., *The Shi'a of India*, London, 1953; Ibn Ḥawshab, «Kitāb al-Ruṣd wa'l-Hidāya», tr. W. Ivanow, ed. M. K. Ḥusayn, *Collectanea*, Leiden, 1948, vol. I; Ivanow, W., «A Forgotten Branch of the Ismailis», *JRAS*, 1938; id., *Nasir-i Khusrāw and Ismailism*, Bombay, 1948; id., «Notes sur l'Ummu'l-Kitāb des Ismaéliens de l'Asie Centrale», *Revue des études islamiques*, 1932, vol. VI; id., *Studies in Early Persian Ismailism*, Bombay, 1955; Lewis, B., *The Origins of Ismā'ilism*, Cambridge, 1940; Madelung, W., «Fatimiden und Bahrainqarmatens», *Der Islam*, 1959, vol. XXXIV; id., «Das Imamāt in der frühen ismailitischen Lehre», *ibid*, 1961, vol. XXXVII; id., «The Sources of Ismā'ili Law», *Journal of the Near Eastern Studies*, 1976, vol. XXXV; Miles, G.C., «Coins of the Assassins of Alamut», *Orientalia Lovaniensia Periodica*, 1972, vol. III; Misra, S.C., *Muslim Communities in Gujarat*, Bombay, 1964; Nagel, T., *Frühe Ismailiya und Fatimiden im Lichte der Risālat Iftitāh ad-Da'wa*, Bonn, 1972; Nanji, A., *The Nizārī Ismā'ili Tradition in the Indo-Pakistan Subcontinent*, Delmar, 1978; Poonawala, I.K., «Al-Qādi al-Nu'mān's Works and the Sources», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1973, vol. XXXVI; Stern, S.M., «The Early Ismā'ili Missionaries in North-West Persia and in Khurāsān and Transoxania», *ibid*, 1960, vol. XXIII; id., «Ismā'ili Propaganda and Fatimid Rule in Sindh», *Islamic Culture*, 1949, vol. XXIII; id., «Ismā'iliis and Qarmatians», *L'elaboration de l'Islam*, Paris, 1961; id., «New Information about the Authors of the Epistles of the Sincere Brethren», *Islamic Studies*, 1964, vol. III; id., *Studies in Early Ismā'ilism*, Leiden, 1983; id., «The Succession to the Fatimid Imam al-Amīr, the Claims of the Later Fatimids to the Imamate, and the Rise of Tayyibi Ismailism», *Oriens*, 1951, vol. IV; Walker, P. E., «Cosmic Hierarchies in Early Ismā'ili Thought: The View of Abū Ya'qūb al-Sijistānī», *Muslim World*, 1976, vol. LXVI; id., «Eternal Cosmos and the Womb of History: Time in Early Ismaili Thoughts», *International Journal of Middle East Studies*, 1978, vol. IX; id., «The Ismaili Vocabulary of Creation», *SI*, 1974, vol. XL; Yaman, *Its Early Mediaeval History*, ed. & tr. H.C. Kay, London, 1892.

فرهاد دفتری

آسمر، عبدالسلام بن سلیم فیتوری (ربیع الاول ۸۸۰ - رمضان ۹۸۱/ژوئیه ۱۴۷۵ - ژانویه ۱۵۷۴)، عارف و احیاکننده طریقه عروسیه (ه م). لقب «اسمر» به گفته خود عبدالسلام به سبب شب زنده داربایش در عبادت به او داده شده است (برمونی، ۸۶-۸۷)؛ برخی نیز گفته اند وی را از آن رو اسمر نامیدند که پوست چهره اش به سبب عبادت در آفتاب و سرما و گرما تیره شده بود (سالم، ۱۷). نسبت فیتوری نیز حاکی از وابستگی او به قبیله فیتوریه (قواتیر) است (برمونی، ۷۵-۷۷). عبدالسلام در روستای زلیطن (زلیتن) در طرابلس غرب، زاده شد (همو، ۹۱؛ سالم، ۱۶-۱۷). سلسله نسب او از طریق ادریس بن عبدالله محض به امام حسن (ع) می رسد (برمونی، ۷۴، ۸۳؛ سالم، ۱۶). نیاکان

راوندی، محمد، *راحة الصدور*، به کوشش محمد اقبال، لندن، ۱۹۲۱؛ رشیدالدین فضل الله، *جامع التاریخ*، به کوشش محمد تقی دانش یزوه و محمد مدرسی زنجانی، تهران، ۱۳۵۶؛ ش: سعدین عبدالله اشعری، *المقالات والفرق*، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳؛ شهرستانی، محمد، *الملل والنحل*، به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۷۵/ق ۱۹۵۶؛ صوری، محمد، *القصيدة الصورية*، به کوشش عارف تامر، دمشق، ۱۹۵۵؛ طبری، تاریخ: عرب بن سعد قرطبی، «صلة تاریخ الطبری»، ضمیمه تاریخ طبری، لیدن، ۱۸۹۷؛ علی بن محمد ولید، *تاج العقائد*، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۷؛ همو، *الذخيرة*، به کوشش محمد حسن اعظمی، بیروت، ۱۹۷۱؛ قاضی عبدالجبار، *تبیات دلائل النبوة*، به کوشش عبدالکریم عثمان، بیروت، ۱۹۶۶؛ قاضی نعمان، *اساس التأویل*، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۰؛ همو، *افتتاح الدعوة*، به کوشش وداد قاضی، بیروت، ۱۹۷۰؛ همو، *تأویل الدعائم*، به کوشش محمد حسن اعظمی، قاهره، ۱۹۶۷-۱۹۷۲؛ همو، *دعائم الاسلام*، به کوشش آصف فیضی، قاهره، ۱۹۵۱-۱۹۶۱؛ همو، «الرسالة المذهبية»، خمس رسائل اسماعيلية، به کوشش عارف تامر، سلمیه، ۱۹۵۶؛ همو، *المجالس والمسابرات*، به کوشش حبیب فقی و دیگران، تونس، ۱۹۷۸؛ قرآن مجید: قلقتندی، احمد، *صبح الاعش*، قاهره، ۱۳۳۸-۱۳۳۱؛ ق: کاشانی، عبدالله، *زبدة التواریخ*، به کوشش محمد تقی دانش یزوه، تهران، ۱۳۶۶؛ ش: کرمانی، احمد، *راحة العقل*، به کوشش محمد کامل حسین و محمد مصطفی حلمی، قاهره، ۱۹۵۳؛ همو، *الرياض*، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۰؛ کتی، محمد، *معرفة الرجال*، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸؛ ش: مجدوع، اسماعیل، *فهرسة الكتب والرسائل*، به کوشش علی نقی منزوی، تهران، ۱۹۶۶؛ محمدعلی بن ملاجیوا بهائی، *موسم بهار فی اخبار الطاهرين الاخیار*، ببنی، ۱۳۰۱-۱۳۱۱؛ ق: مستنصر بالله، *معدن السجلات المستنصرية*، به کوشش عبدالنعم ماجد، قاهره، ۱۹۵۲؛ م: معمودی، علی، *التبیه والاشراف*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۴؛ مقدسی، محمد، *احسن التقاسیم*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶؛ مقریزی، احمد، *اتعاظ الحنفاء*، به کوشش جمال الدین شیال و محمد حلمی محمد احمد، قاهره، ۱۹۶۷-۱۹۷۳؛ همو، *الخطوط*، بلاق، ۱۲۷۰؛ ق: مؤید فی الدین، هبة الله، دیوان، به کوشش محمد کامل حسین، قاهره، ۱۹۴۹؛ همو، *سيرة*، به کوشش محمد کامل حسین، قاهره، ۱۹۴۹؛ همو، *المجالس المؤيدية*، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۷۲-۱۹۸۲؛ ناصر خسرو، *جامع الحکمتین*، به کوشش هانری کرین و محمد معین، تهران/پاريس، ۱۹۵۳؛ همو، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳؛ ش: همو، *زادالمسافرين*، به کوشش محمد بذل الرحمان، برلین، ۱۳۴۱؛ ق: همو، *وجه دین*، به کوشش غلامرضا اعوانی، تهران، ۱۹۷۷؛ نصیرالدین طوسی، محمد، *روضة التسليم*، به کوشش ایوانف، لیدن، ۱۹۵۰؛ نظام الملک، سیاست نامه، به کوشش سیورث دارک، تهران، ۱۳۴۷؛ ش: نویختی، حسن، *فرق الشيعة*، به کوشش رتر، استانبول، ۱۹۳۱؛ نورى، احمد، *نهاية الارب*، به کوشش محمد جابر عبدالعالم، قاهره، ۱۹۸۲؛ نیشابوری، احمد، «استار الامام»، به کوشش ایوانف، مجله کلية الآداب بالجامعة المصرية، ۱۹۳۶، ج ۴؛ هفت باب بابا سیدنا، به کوشش ایوانف، ببنی، ۱۹۳۳؛ همدانی، حسین، *الصليحيون والحركة الفاطمية في اليمن*، قاهره، ۱۹۵۵؛ همو، *في نسب الخلفاء الفاطميين*، قاهره، ۱۹۵۸؛ يحيى بن حسين بن قاسم، *غاية الاماني*، به کوشش سعيد عبدالفتاح عاشور، قاهره، ۱۹۶۸؛ نیز:

Algar, H., «The Revolt of Aghā Khān Mahallātī and the Transference of the Ismā'ili Imamate to India», *SI*, 1969, vol. XXIX; Bertel's, A.E., *Nasir-i Khosrov i Ismailizm*, Moscow, 1959; Casanova, P., «Les derniers Fātimides», *Mémoires de la mission archéologique française du Caire*, 1897, vol. VI; Corbin, H., *Cyclical Time and Ismaili Gnosis*, tr. R. Manheim and J. W. Morris, London, 1983; id., *Étude préliminaire pour le livre réunissant les deux sagesse de Nasir-e Khosraw*, Tehran/Paris, 1953; id., *Histoire de la philosophie islamique*, Paris, 1964; id., «The Ismā'ili Response to the Polemic of Ghazālī», *Ismā'ili Contributions to Islamic Culture*, ed. S.H. Nasr, Tehran, 1977; id., «Nāsir-i Khusrāw and Iranian Ismā'ilism», *The Cambridge History of Iran*, ed. R.N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV; Dachraoui, F., «Les commencements de la prédication ismā'lienne en Ifriqiya», *SI*, 1964, vol. XX; Daftary, F., *The Ismā'ilis: Their History and Doctrines*, Cambridge, 1990; De Goeje, M. J., *Mémoire sur les*